

Full Metal Jacket

استتلی کوپریک مایکل هر گوستاوهز فورڈ

ترجمہ بہروز تورانی



غلاف تمام افلی

بسم الله الرحمن الرحيم

فیلمنامه

# غلاف تمام فلزی

استنلی کوبریک، مایکل هر، گوستاو هزفورد

ترجمه بهروز تورانی





غلاف تمام فلزی (فیلمنامه)

نویسندگان: استنلی کوبریک، مایکل هر، گوستاو هزفورد

مترجم: بهروز تورانی

مدیر هنری: رضا عابدینی

لیتوگرافی و چاپ: خجسته

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه، نوبت چاپ: اول، ۱۳۷۸

قیمت: ۵۵۰۰ ریال

شابک ۷-۰۵-۵۶۷۵-۹۶۴

حقوق چاپ و نشر محفوظ است. تهران، ص. پ. ۳۵۶۱-۱۵۸۱۵، تلفن ۹۷۴۸-۸۸۰

از همان روزهایی که انتشار فیلمنامه در دنیای کنونی مرسوم شد اختلاف بر سر ارزش فیلمنامه به مثابه یک متن ادبی نیز آغاز شد. اگرچه با نگاهی به این آثار می‌بینیم که بعضی از آنها از روی فیلم نهایی پیاده شده‌اند، و چه بسا فیلمنامه اولیه صرفاً یادداشت‌هایی برای راه افتادن چرخه تولید فیلم بوده است، اما گروه دیگری از فیلمنامه‌ها حکایت از ذوق سرشار پدیدآورندگانشان دارند و در استحکام ساختار و نثر غنی و شاعرانه با داستان‌های بزرگ عالم ادبیات همپایی می‌کنند. مطالعه این گروه از فیلمنامه‌ها می‌تواند شگردهای امروزی فیلمنامه‌نویسان حرفه‌ای سینمای جهان را آشکار کند، دقت و تسلطشان در پیش‌بینی شکل درست و کامل یک فیلم سینمایی را نشان دهد، کلاس درسی برای مشتاقان فراگیری این فن باشد، و لذت خواندن یک متن هوشمندانه و دقیق را نیز در بر داشته باشد، به خصوص که این داستان‌ها روایت‌هایی متفاوت از وضع مردم غرب و نحوه زندگی و نگاهشان به دنیای امروز است.

از آنجا که در این سال‌ها تعداد قابل توجهی از فیلمنامه‌های سال‌های دور ترجمه شده‌اند، نشر ساقی در نظر دارد منتخبی از فیلمنامه‌های برجسته دهه‌های اخیر را به مرور و به صورتی مناسب منتشر کند. در بخشی از این فیلمنامه‌ها تفاوت‌هایی با فیلم نهایی مشاهده می‌شود که این اتفاقاً برای اهل فن جذاب و آموزنده است. همچنین برای رعایت حدود، در قسمت‌هایی از متن دخل و تصرف‌هایی شده است که به موارد عمده در همان صفحه اشاره شده است.



اورسن ولز در مصاحبه‌ای با نشریه «کایه دو سینما» گفته است: «بین کسانی که من عنوان نسل جوان‌تر را به آنها می‌دهم استنلی کوبریک در نظرم غولی جلوه می‌کند... خیال می‌کنم کوبریک در سینما هر کاری می‌تواند بکند. او کارگردان بزرگی است که هنوز فیلم بزرگ خود را نساخته است.» نابغه عالم سینما این سخنان را در سال ۱۹۶۵ اظهار کرد. سه سال پس از پیشگویی‌اش، فیلم بزرگ آن غول نمایش داده شد: «۲۰۰۱: یک اودیسه فضایی»، و در سال‌های بعد دیگر آثار بزرگش: «پرتقال کوکی»، «باری لیندون»، «تالو» و «غلاف تمام فلزی».

کوبریک در زمره چند سینماگر بزرگی محسوب می‌شود که آثارش به مفهوم سینما عینیت بخشیده و هر فیلمش عرصه‌های تجربه‌نشده را به کامل‌ترین شکل ممکن طی کرده است. تسلط او بر هر بخش از عمل فیلمسازی و هر جزء از اثرش حیرت‌انگیز و گاه هولناک است! دقت و وسواسش او را به انسانی مرموز و غیر قابل پیش‌بینی تبدیل کرده بود، به طوری که برخی از اهل سینما او را با صفاتی از قبیل کُند و کم‌کار و وسواسی می‌شناختند، اما در نهایت به نحو غبطه‌برانگیزی به عنوان نمونه برجسته‌ای از کمال‌گرایی مطلق در فیلمسازی جاودانه شد.

«غلاف تمام فلزی» فیلم ماقبل آخر اوست و اولین و آخرین تجربه‌اش در حوزه سینمای جنگ. این فیلم از حیث کارگردانی و صحنه‌پردازی یکی از درخشان‌ترین آثار کوبریک است و از مهم‌ترین فیلم‌های جنگی تاریخ سینما محسوب می‌شود.

از آنجا که چندین سکانس از فیلم پر از گفت و گوست و بیشتر دیالوگ‌ها هم سخت و پیچیده‌اند، انتشار فیلمنامه ترجمه شده‌اش باب جدیدی در پرداختن به این فیلم می‌گشاید. متنی که در صفحه‌های بعد می‌خوانید یکی از فیلمنامه‌های محکم و دقیقی است که با ذوق و هوش فراوان پرداخت شده است. نیمه اول فیلم به معرفی یک مرکز آموزش نظامی و نحوه تربیت یک دسته سرباز تازه‌وارد اختصاص دارد؛ مرکزی که قرار است در عرض هشت هفته غریزه کشتن را در وجود گروهی از خشن‌های قلبی و شجاعان ابله بیدار کند. گروه‌های مختلف تفنگداران آمریکایی در این مرکز، خشونت و نفرت می‌آموزند.

گروه‌بان هارتمن در ابتدای ورود به سربازان تذکر می‌دهد تا زمانی که تبدیل به ماشین قتاله نشوند حشره‌اند و پست‌ترین نوع حیات محسوب می‌شوند. سکانس افتتاحیه با آن دیالوگ‌های فوق‌العاده و کاراکتر استثنایی گروه‌بان هارتمن یکی از بهترین سکانس‌هایی است که کوبریک نوشته و کارگردانی کرده است. از ابتدای این سکانس تا رویارویی سرباز پایل و گروه‌بان، همه ماجرا به شرح اوضاع و احوال یک مرکز آموزش نظامی اختصاص دارد و با پایان آن، ماجرا در ویتمام ادامه می‌یابد.

«غلاف تمام فلزی» در حیطه سینمای جنگ اثری کلاسیک است، اما همچون دیگر آثار کوبریک، قواعد ژانر را دگرگون و بازسازی می‌کند و فراتر از محدودیت‌های قالب‌ها به همان تم‌ها و تناقض‌های موضوعی مورد علاقه فیلمساز منتهی می‌شود. طنز سیاهی که در جوهر چند فیلم دیگر کوبریک نهفته بود در اینجا به گزنده‌ترین شکل، منطق آمریکایی را به استهزا می‌گیرد. در بخشی از فیلم یکی از فرماندهان وضعیت سرباز جوکر را یک شوخی دل‌به‌هم‌زن توصیف می‌کند؛ او بر کلاهش نوشته «برای کشتن به دنیا آمدم» و بر لباسش علامت صلح دوخته است!

شاید هیچ فیلم دیگری از کوبریک، در پرداختن به نظم نیهیلیستی حاکم بر سازمان‌های امروز جهان و نحوه بروزش در سیاست و قدرت، چنین مؤثر نباشد. همان نظمی که در «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» (میلوش فورمن) منجر به فاجعه می‌شود در اینجا حوزه تربیت نظامی و منطق جنگ را در چنبره گرفته است؛ نظمی که «به تفنگدارهای دریایی اجازه نمی‌دهد بی‌اجازه بمیرند.»



Full Metal Jacket	غلاف تمام فلزی
استنلی کوبریک Stanley Kubrick	کارگردان
استنلی کوبریک، مایکل هر Michael Herr، گوستاو هزفورد Gustav Hasford (بر اساس رمان رفتنی‌ها The Short-Timers، نوشته هزفورد)	فیلمنامه
داگلاس میلسام Douglas Milsome	مدیر فیلمبرداری
ابیگیل مید Abigail Mead	موسیقی
مارتین هانتز Martin Hunter	تدوین
راد استارتفورد Rod Stratford، لزی تامکینز Leslie Tomkins، کیت پین Keith Pain	طراحی صحنه
جان ایوانز John Evans	جلوه‌های ویژه
جنیفر بوست Jennifer Boost، کریستین آلسوپ Christine Allsopp	گریم
ماتیو مودین Matthew Modine (جوکر)، آدام بالدوین Adam Baldwin (انیمال مادر)، وینسان دونوفریو Vincent D'Onofrio (لئونارد لارنس، گومر پایل)، لی ارمی Lee Erney (هارتمن)، دوریان هیروود Dorian Harewood (ایت‌بال)، آریس هوارد Arliss Howard (کابوی)، کوین میجر هوارد Kevyn Major Howard (زفترمن)، اد اوراس Ed O'Ross (والتر جی شینوسکی، تاچداون)، جان استافورد Jon Stafford (دکتر جی)، جان تری John Terry (لاکهارت)، کرک تیلور Kirk Taylor (پی‌بک)، یان تایلر Ian Tyler (کلیوز)	بازیگران
استنلی کوبریک (وارنر)	تهیه‌کننده
محصول ۱۹۸۷، آمریکا، ۱۱۶ دقیقه، رنگی، درجه R	
نامزد اسکار ۱۹۸۷ برای بهترین فیلمنامه اقتباسی	



علامت کمپانی برادران وارنر به تدریج ظاهر و سپس محو می‌شود.

موسیقی: ترانه «سلام ویتنام»<sup>۱</sup> جانی رایت<sup>۲</sup>.

نوشته: «فیلمی از استنلی کوبریک». قطع به:

نوشته: «غلاف تمام فلزی». قطع به:

### ● داخلی ● پایگاه تفنگ‌داران دریایی پَریس آیلند<sup>۳</sup> ● روز

موهای تفنگ‌داران دریایی تازه به خدمت فراخوانده شده با ماشین برقی از ته تراشیده می‌شود.

### ● داخلی ● آسایشگاه سربازان ● روز

تفنگ‌داران دریایی تازه به خدمت فراخوانده شده جلوی تخت‌هایشان به حالت خبردار ایستاده‌اند.

سرگروه‌بان توپخانه هارتمن<sup>۴</sup> در برابر صف سربازان و چهره‌های بی‌حالتشان قدم می‌زند.

هارتمن من سرگروه‌بان توپخانه هارتمن هستم، مربی ارشد

---

1. Hello Vietnam

2. Johnny Wright

3. Parris Island

4. Hartman

مشق نظام جمع شما. از حالا به بعد شما فقط موقعی حرف می‌زنید که چیزی از تون پرسیده باشند و اولین و آخرین کلمه‌ای که از اون دهن‌های بوگندوتون در میاد، باید این باشه: «قربان»! همه شما حشرات - الارض این رو فهمیدید؟

سربازان (با هم) قربان، بله، قربان!

هارتمن چرنده! صداتون رو نمی‌شنوم. یه جوری بگین که انگار هر کدومتون دو نفر هستین.

سربازان (بلندتر) قربان، بله، قربان!

هارتمن اگر شما خوشگلا از جزیره من برین، اگر از دوره آموزشی جون سالم به در ببرین... تازه تبدیل به یک سلاح می‌شین... می‌شین کشیش مرگ و باید برای جنگ دعا کنین. اما تا اون موقع شما استفراغ هستین!

پست‌ترین نوع حیات روی زمین. شما حتی از نوع بشر به حساب نمیاید. شماها یه گوله کثافت‌های دوزیست پیش‌تر نیستید! چون من خشنم، شماها حتماً از من خوشتون نمیاید. اما هر چی پیش‌تر از من بدتون بیاد، پیش‌تر چیز یاد می‌گیرین. من خشنم، اما عادل هستم! اینجا ما عقاید نژادی نداریم. من به سیاه‌ها و زرده‌ها و اسپانیایی‌تبارها به دیده تحقیر نگاه نمی‌کنم، همه تون به یک اندازه بی‌ارزشین! فرمان‌های من طوریه که همه اون‌هایی رو که نمی‌خوان در سپاه مورد علاقه‌ام خدمت‌کنن فراری میدن! شما حشرات - الارض اینو می‌فهمین؟

سربازان (با هم) قربان، بله، قربان!

هارتمن مزخرفه! صداتونو نمی‌شنوم!

سربازان (بلندتر) قربان، بله، قربان!

گروهبان هارتمن جلوی یک سرباز سیاه‌پوست (سرباز اسنوبال<sup>۱</sup>) توقف می‌کند.

هارتمن      سمت چیه کیسه چربی؟  
 اسنوبال      (با فریاد) قربان، سرباز براون<sup>۲</sup>، قربان!  
 هارتمن      مزخرفه! از حالا به بعد تو سرباز اسنوبال هستی! از  
                  این اسم خوشت میاد؟  
 اسنوبال      (با فریاد) قربان، بله، قربان!  
 هارتمن      ولی یک چیز هست سرباز اسنوبال که تو هیچ وقت  
                  ازش خوشت نمیاد! توی آشغال‌دونی من هر روز به  
                  آدم هندونه و خوراک مرغ نمیدن!  
 اسنوبال      قربان، بله، قربان!  
 جوکر<sup>۳</sup>      (زیر لب) این تویی جان وین؟ این منم؟  
 هارتمن      کی این حرف رو زد؟ کدوم الاغی این حرف رو زد؟  
                  اون کمونیست مردنی عوضی اینجا کیه؟ کیه که  
                  حکم مرگ خودش رو امضا کرده؟ هیچ کس، ها؟  
                  فرشته‌های لعنتی آسمون بودن؟ بیا بیرون و بایست!  
                  این قدر کلاغ پر می‌برمتون تا جونتون در بیاد. اون  
                  قدر می‌دوونمتون که عرق از همه‌جاتون سرازیر بشه.  
 گروهبان هارتمن پیراهن کابوی<sup>۴</sup> را چنگ می‌زند.  
 هارتمن      تو بودی؟ موش مرده فسقلی، ها؟  
 کابوی      قربان، نه، قربان!  
 هارتمن      کثافت معده! قیافه‌اش عین کرمه! شرط می‌بندم که  
                  خودت بودی.  
 کابوی      قربان، نه، قربان!  
 جوکر      قربان، من بودم، قربان!  
 گروهبان هارتمن به سمت جوکر می‌رود و در برابرش می‌ایستد.

1. Snowball  
 3. Joker

2. Brown  
 4. Cowboy

هارتمن خب... غلط‌های زیادی. ما اینجا چی داریم؟ یک  
 کم‌دین احمق؟ سرباز جوکر؟ صداقتت رو تحسین  
 می‌کنم. عجیبه، ازت خوشم میاد.  
 گروهبان هارتمن مشت محکمی به شکم جوکر می‌زند. جوکر به زانو در می‌آید.  
 هارتمن کیسه دنبه فسقلی! دیگه اسمتو می‌دونم. تو دیگه نه  
 می‌خندی، نه گریه می‌کنی. یکی یکی همه چیز رو یاد  
 می‌گیری. من بهت یاد می‌دم. حالا بلند شو وگرنه  
 گردنتو می‌شکنم و توش کثافت می‌زنم!  
 جوکر قربان، بله، قربان!  
 هارتمن سرباز جوکر، چرا به سپاه مورد علاقه من ملحق  
 شدی؟  
 جوکر قربان، برای کشتن، قربان!  
 هارتمن پس تو می‌تونی بکشی!  
 جوکر قربان، بله، قربان!  
 هارتمن بذار صورت جنگی تو رو ببینم.  
 جوکر قربان؟  
 هارتمن تو صورت جنگی داری؟ آآآه (فریاد می‌زند)، این رو  
 می‌گن صورت جنگی. حالا بذار صورت جنگی تو  
 ببینم!  
 جوکر (فریاد می‌زند) آآآه!  
 هارتمن مزخرفه! منو که قانع نکردی. صورت جنگی واقعی  
 خودت رو به من نشون بده!  
 جوکر (بلندتر فریاد می‌زند) آآآآآه!  
 هارتمن منو نترسوندی! روش کار کن!  
 جوکر قربان، بله، قربان!  
 گروهبان هارتمن رو به چهره کابوی صحبت می‌کند.  
 هارتمن تو بهانه‌ات چیه؟

کابوی قربان، بهانه برای چی؟ قربان!  
 هارتمن اینجا منم که سؤال می‌کنم سرباز. می‌فهمی؟  
 کابوی قربان، بله، قربان!  
 هارتمن خب، خیلی متشکرم! حالا می‌شه من کنترل اوضاع  
 رو در دست داشته باشم؟  
 کابوی قربان، بله، قربان!  
 هارتمن ترسیدی؟ عصبی هستی؟  
 کابوی قربان، هستم، قربان!  
 هارتمن من تو رو عصبی می‌کنم؟  
 کابوی قربان!  
 هارتمن قربان چی؟ می‌خواستی به من فحش بدی؟  
 کابوی قربان، نه، قربان!  
 هارتمن قدت چقدره، سرباز؟  
 کابوی قربان، پنج فوت و نه اینچ، قربان!  
 هارتمن پنج فوت و نه اینچ؟ نمی‌دونستم می‌شه کثافت رو  
 توی کیسه‌ای به این بلندی ریخت! می‌خواستی  
 خودتو به اینچ بیش‌تر از قدت به من قالب کنی؟  
 کابوی قربان، نه، قربان!  
 هارتمن مزخرفه! به نظرم میاد نصف قدت زیر زمینه. فکر  
 می‌کنم حقّو خوردن! به هر حال، اهل کدوم جهنم  
 دره‌ای هستی، سرباز؟  
 کابوی قربان، تکزاس، قربان!  
 هارتمن مصّبتو شکر! تکزاس! فقط عوضی‌ها و اواخواهرها  
 از تکزاس میان! و تو، به نظرم نمیاد عوضی باشی،  
 بنابراین تکلیف روشنه. تو این کاره‌ای بچه؟  
 کابوی قربان، نه، قربان!  
 هارتمن پس از اوناش نیستی؟

کابوی قربان، نه، قربان!  
 گروهبان هارتمن از برابر صف قدم می‌زند تا به سرباز دیگری می‌رسد. جوانی بلندقامت و فربه.  
 هارتمن پدر و مادرت بچه دیگه‌ای هم داشتن که زنده مونده باشه؟  
 پایل قربان، بله، قربان!  
 هارتمن شرط می‌بندم از این که زنده موندن پشیمون هستن. تو اون قدر زشتی که از شاهکارهای هنر مدرن به حساب می‌ای. اسمت چیه خیکی؟  
 پایل قربان، لئونارد لارنس، قربان!  
 هارتمن لارنس؟ لارنس چی؟ لارنس عربستان؟  
 پایل قربان، نه، قربان!  
 هارتمن از اون اسم‌های سلطنتیه! تو جزو خاندان سلطنتی هستی؟  
 پایل قربان، نه، قربان!  
 هارتمن عوضی چطور؟ تو از اوناش نیستی؟  
 پایل قربان، نه، قربان!  
 هارتمن مزخرفه. شرط می‌بندم می‌تونی یه توپ گلف رو با شلنگ بمکی بیاد این ورا!  
 پایل قربان، نه، قربان!  
 هارتمن من از اسم لارنس خوشم نمیاد. فقط عوضی‌ها و دریانوردها اسمشون لارنسه! از حالا به بعد اسم تو می‌شه گومر پایل!  
 پایل قربان، بله، قربان!  
 رد یک لبخند عجیب روی صورت پایل دیده می‌شود.  
 هارتمن فکر می‌کنی من خیلی مامانی هستم، سرباز پایل؟



فکر می‌کنی من خنده دارم؟

پایل      قربان، نه، قربان!  
 هارتمن      پس اون لبخند مهوع رو از روی صورتت پاک کن!  
 پایل      قربان، بله، قربان!  
 هارتمن      خب... بجنب جیگر جون!  
 پایل      قربان، دارم سعی می‌کنم، قربان!  
 هارتمن      سرباز پایل، من سه ثانیه، فقط سه ثانیه لعنتی بهت فرصت می‌دم تا اون لبخند ابلهانه رو از روی صورتت پاک کنی، وگرنه ترتیب چشم‌ها و جمجمه تو می‌دم! یک، دو، سه!

پایل لب‌هایش را جمع می‌کند، اما همچنان بی‌اختیار لبخند می‌زند.

پایل      قربان، کاریش نمی‌تونم بکنم، قربان!  
 هارتمن      مزخرفه! بشین رو زانوهات خیک دنبه!

پایل زانو می‌زند.

هارتمن      حالا خودتو خفه کن!

پایل دست‌هایش را دور گردنش حلقه می‌کند. گویی می‌خواهد خود را خفه کند.

هارتمن      لعنتی، با دست‌های من، ابله!

پایل دستش را به طرف هارتمن دراز می‌کند، هارتمن دست او را پس می‌زند.

هارتمن      دست لعنتی منو نکش! گفتم خودتو خفه کن! حالا به

جلو خم شو و خودتو خفه کن!

پایل به جلو خم می‌شود، به طوری که گردنش در کف دست هارتمن قرار می‌گیرد. هارتمن گلوی

او را می‌فشارد. پایل خرخر می‌کند و صورتش سرخ می‌شود.

هارتمن      خنده‌ات تمام شد؟

پایل      (به سختی قادر به صحبت کردن است) قربان، بله، قربان!

هارتمن      مزخرفه! صداتو نمی‌شنوم.

پایل      (نفسش بند آمده) قربان، بله، قربان!

هارتمن      مزخرفه! هنوز نمی‌تونم صداتو بشنوم، جوری حرف

بزن که انگار دو نفری!  
 پایل (خرخر می‌کند) قربان، بله، قربان!  
 هارتمن کافیه! بلند شو سر پا بایست!  
 هارتمن گلوی پایل را رها می‌کند. پایل از جا بلند می‌شود و به سختی نفس می‌کشد.  
 هارتمن سرباز پایل، بهتره خودتو بکشی و دیگه هرهر به من  
 نخندی... وگرنه ترتیب تو می‌دم.  
 پایل قربان، بله، قربان!

### ● خارجی ● پریس آیلند ● روز

دسته آموزشی سرگرم مشق نظام جمع است. هارتمن فرمان می‌دهد.  
 هارتمن ... راست، چپ، راست، چپ! چپ، راست. چپ،  
 راست، چپ! چپ، راست، چپ، راست، چپ!  
 جوکر (گفتار) پریس آیلند، کالیفرنیا جنوبی... ایالات  
 متحده، پادگان آموزشی سپاه تفنگ‌داران دریایی.  
 یک مرکز آموزشی هشت هفته‌ای برای خشن‌های  
 قلبی و شجاعان ابله.  
 هارتمن (می‌خواند) مامان و بابا تو رختخواب.  
 سربازان (جواب می‌دهند) مامان و بابا تو رختخواب.  
 هارتمن هفت پادشاه دیدن تو خواب.  
 سربازان هفت پادشاه دیدن تو خواب.  
 هارتمن مامانه گفت...  
 سربازان آخ، مامانه گفت...  
 هارتمن کلاغ پر و بشین و پاشو خنده داره.  
 سربازان کلاغ پر و بشین و پاشو خنده داره.  
 هارتمن بدو بایست، بشین و پاشو  
 سربازان بدو بایست، بشین و پاشو  
 هارتمن خنده داره...

سربازان      خنده داره...  
هارتمن      خوش به حالت!  
سربازان      خوش به حالت!  
هارتمن      خوش به حالم!  
سربازان      خوش به حالم!  
هارتمن      به‌به.  
سربازان      به‌به.  
هارتمن      بلند شدم صبح سحر  
سربازان      بلند شدم صبح سحر  
هارتمن      حالا باید برم دَدَر...

### ● خارجی • محوطهٔ تمرین • غروب

نمای سربازان را در نور غروب می‌بینیم که از طناب و تور و نردبان بالا می‌روند.

هارتمن      ... باید دوید تا آخرش!  
سربازان      تمام روز باید دوید تا آخرش!  
هارتمن      هوشی مینه با سربازای کافرش!  
سربازان      هوشی مینه با سربازای کافرش!  
هارتمن      کلم و هویج و خارش هفت‌ساله!  
سربازان      کلم و هویج و خارش هفت‌ساله!

دیزالو به:

### ● خارجی • میدان مشق • روز

هارتمن دسته را در محوطهٔ آسفالت پهناوری قدم‌رو می‌برد. سربازان تفنگ در دست دارند.

هارتمن      چپ، راست، چپ، راست، چپ! تفنگ روی شانه  
چپ. چپ، راست، چپ!...  
هارتمن      چپ، راست! دسته... ایست! دوش فنگ روی شانه  
چپ.

پایل لحظه‌ای تفنگ را روی شانه دیگری می‌گذارد، اما بلافاصله کارش را اصلاح می‌کند. هارتمن متوجه می‌شود و به طرف او حرکت می‌کند.

هارتمن می‌خواهی با سپاه محبوب من چه کار کنی، سرباز پایل؟

پایل قربان، نمی‌دونم، قربان!

هارتمن تو ابلهی سرباز پایل. ولی انتظار داری باور کنم که فرق چپ و راست رو نمی‌دونی؟

پایل قربان، نه، قربان!

هارتمن پس مخصوصاً اون کار رو کردی! تو می‌خواهی با بقیه فرق داشته باشی!

پایل قربان، نه، قربان!

هارتمن سیلی محکمی به گونه چپ پایل می‌زند.

هارتمن کدوم طرف صورتت بود، سرباز پایل؟

پایل قربان، سمت چپ، قربان!

هارتمن مطمئنی سرباز پایل؟

پایل قربان، بله، قربان!

هارتمن سیلی محکمی به گونه راست او می‌زند. به طوری که کلاهش می‌افتد.

هارتمن این یکی کدوم طرف بود، سرباز پایل؟

پایل قربان، راست، قربان!

هارتمن دیگه سر به سر من نذار، پایل! اون کلاه لعنتی تو بردار!

پایل قربان، بله، قربان!

دیزالو به:

### ● خارجی ● میدان مشق ● روز

هارتمن دسته را قدم‌رو می‌برد. ته صف پایل در حالی که شلوارش پایین افتاده، دیده می‌شود. او دارد انگشت شستش را می‌مکد و تفنگش را سرازیر گرفته است.

## ● داخلی ● آسایشگاه ● شب

هارتمن در برابر صف سربازانی که با لباس زیر اما تفنگ در دست جلوی تخت‌ها خبردار ایستاده‌اند، قدم می‌زند.

هارتمن      امشب... شما استفراغ‌ها با تفنگتون می‌خوابین. به  
تفنگتون یه اسم دخترونه می‌دین، چون این تنها  
چیزیه که گیرتون می‌یاد! گذشت اون روزهایی که با  
دختر جیک و پیک می‌کردین. حالا شما با این تفنگ  
ازدواج کردین، با همین چند تیکه آهن و چوب! و  
بهش وفادار می‌مونین. دوش... فنگ! آماده برای  
رفتن روی تخت! برید بالا!

با فرمان هارتمن نفراتِ دسته همراه تفنگ‌هایشان روی تخت می‌روند و به حال خبردار دراز می‌کشند.

هارتمن      پیش... فنگ!

سربازها تفنگ‌ها را روی سینه می‌آورند.

هارتمن      دعا کنید، به نیایش!

سربازان      (با هم) این جنگ‌افزار من است. تفنگ‌های بسیاری  
شبيه به آن هستند، اما این یک از آن من است.  
جنگ‌افزارم بهترین دوست من است. زندگی من  
است. باید مهارش کنم، همچنان که باید بر زندگی  
احاطه داشته باشم. بی من، سلاح بی‌فایده است؛  
بی تفنگم، من فایده‌ای ندارم. باید درست آتش کنم.  
باید بهتر از دشمنی که مرا هدف قرار می‌دهد تیر  
پیندازم. چنین خواهم کرد. در برابر پروردگار سوگند  
یاد می‌کنم که سلاح و خودم نگاهبان میهن باشیم.  
ما حاکم بر دشمنانیم. ناجی حیات میهنیم. چنین باد تا  
هنگامی که دشمنی در کار نباشد و صلح برقرار شود.  
آمین.

هارتمن پا... فنگ!  
 سربازان تفنگشان را کنار پایشان می‌گذارند.  
 هارتمن در جا، راحت باش!  
 هارتمن چراغ‌های آسایشگاه را خاموش می‌کند.  
 هارتمن شب به خیر خوشگلا!  
 سربازان (با هم) شب به خیر، قربان!  
 هارتمن (به نگهبان کشیک) بکوب عزیزم!  
 نگهبان کشیک قربان، چشم، قربان!

● خارجی ● میدان مشق ● سپیده‌دم

هارتمن دسته را آموزش می‌دهد.

هارتمن شانه راست... آها! این تفنگ بابات نیست، کابوی.  
 شانه چپ... آها! تفنگتونو دورسرتون بچرخونین،  
 سرتونو دور تفنگ نچرخونین. آها! به فاصله چهار  
 اینج از سینهات، پایل! چهار اینج!

● داخلی ● آسایشگاه ● شب

هارتمن نفرات را از میان تخت‌ها قدمرو می‌برد. تفنگ‌ها روی شانه چپ نفرات است و دست  
 چپ همه وسط پاهایشان قرار دارد.

هارتمن این تفنگه، این هفت تیر!  
 سربازان این واسه جنگه، این تفریح!  
 هارتمن این تفنگه، این هفت تیر!  
 سربازان این تفنگه، این هفت تیر!

این جمله بارها حین قدمرو رفتن از میان تخت‌ها تکرار می‌شود. دیزالو به:

● خارجی ● میدان مشق ● روز

هارتمن دسته را قدمرو می‌برد و شعار می‌دهد.

● خارجی • بارفیکس میدان موانع • روز

سربازان به میله بارفیکس آویزان می‌شوند و پیش می‌روند.

هارتمن ده ثانیه. کارتون با این مانع نباید بیش‌تر از ده ثانیه

لعنتی طول بکشد. زود! بجنب! هیچ سربازی از این

مرکز بیرون نمی‌ره، مگر این که از این مانع در عرض

ده ثانیه عبور کرده باشه.

● خارجی • میدان موانع • روز

هارتمن سربازان را حین بالا رفتن از طناب و نردبان و برج چوبی تماشا می‌کند.

● خارجی • زمین ورزش • روز

پایل و یک سرباز دیگر که کلاه محافظ شبیه کلاه راگی‌بازان به سر دارند یکدیگر را با چماق

می‌زنند. سربازان دور آنها حلقه زده‌اند. وقتی پایل کتک می‌خورد و به زمین می‌افتد، آنها

خوشحال می‌شوند.

● خارجی • میدان موانع • روز

سربازان در دو صف منتظر نوبت هستند.

هارتمن دو سرباز بعدی! سریع!

دو سرباز بعدی روی مانع تقلا می‌کنند.

هارتمن از آن مانع لعنتی عبور کنید! سریع! دو تا سرباز

بعدی! سریع! بجنبید! برید بالا!

جوکر و یک سرباز دیگر به راحتی از مانع بالا می‌روند.

هارتمن سرباز جوکر، گشوده هستی یا نه؟

جوکر قربان، بله، قربان!

هارتمن پس بنال تا نعره تو بشنوم!

جوکر آآآ...!

هارتمن دو سرباز بعدی، برید!

پایل و سرباز دیگری حرکت می‌کنند. از پایل کاری بر نمی‌آید.

هارتمن سریع، سرباز پایل، اون دنبه چاق تو بکش بالای مانع.  
آها! درسته سرباز پایل... زور نزن تا به بالای مانع  
برسی! اگه خدا می‌خواست تو به اون جا برسی، به  
ضرب معجزه دنبه تو پرت می‌کرد اون بالا. مگه نه؟

پایل قربان، بله، قربان!

هارتمن دنبه تو پیر بالای مانع، پایل!

پایل قربان، بله، قربان!

هارتمن آخه تو چه مرگته؟ شرط می‌بندم اگه نیم سیر گوشت  
بالای مانع بود، هر جوری بود خودتو می‌رسوندی  
اون بالا. مگه نه؟

پایل قربان، بله، قربان!

پایل، سنگین و محکم به زمین می‌افتد.

هارتمن دنبهات مثل صد و پنجاه پانده آدامس جویده شده

سنگینه پایل. اینو می‌دونستی؟

پایل قربان، بله، قربان!

### ● خارجی ● میله باریکس ● روز

سربازان خود را از میله بالا می‌کشند. در حالی که جوکر به دفعات این عمل را انجام می‌دهد،  
هارتمن او را تماشا می‌کند.

هارتمن یکی هم برای سپاه! برو بالا! خودتو بکش بالا!

سرانجام جوکر به پایین می‌افتد.

هارتمن گمونم سهمیه سپاه هنوز بهش نرسیده. برو بالا پایل.

پایل سعی می‌کند خودش را از میله باریکس بالا بکشد، اما نمی‌تواند.

هارتمن بکش! بکش! یه دونه، پایل! بیا، بکش! دیگه داری

حالمو خراب می‌کنی، پایل. دنبه تو بکش بالا! یعنی

می‌خواهی بگی که یک دونه باریکس هم نمی‌تونی



بری؟

پایل، خسته از تلاش، به زمین می‌افتد.

هارتمن تو یه تیکه کثافت بی‌ارزشی، پایل. از جلوی چشمم دور شو! برو بالا اسنوبال!

### ● خارجی ● میدان موانع ● روز

پایل از یک مانع بلند بالا می‌رود.

هارتمن بیا برو بالا خیکی! سریع! برو بالا! برو بالا! پایل برو بالا! طوری از مانع می‌ره بالا که انگار پیرمرده. می‌دونی سرباز پایل؟ برو بالا! خیلی کُندی، تکون بخور! تکون بخور! سرباز پایل، هر غلطی می‌کنی فقط نیفت زمین، چون دلم میشکند! سریع!

پایل بالای مانع خشکش می‌زند.

هارتمن برو بالا، از اون ور بیا پایین، تمومه. برو بالا. منتظر چی هستی؟ سرباز پایل، برو بالا و از اون ور بیا پایین. بجنب، بجنب! می‌خوای منو از رو ببری؟ کثافت! از روی مانع من بیا پایین! حالا!

پایل از همان طرفی که بالا رفته بود، پایین می‌آید.

هارتمن بجنب! می‌خوام یه چیزی از وجودت بکنم که نتونی بقیه دنیا رو آلوده کنی! من بهت انگیزه می‌دم سرباز پایل. کاری می‌کنم که آدم‌خورهای کنگو هم دلشون به حالت بسوزه!

### ● خارجی ● جاده ● روز

دسته به طور نامنظم در طول یک جاده پراکنده شده و دارد به پایان یک راه‌پیمایی سریع و اجباری نزدیک می‌شود. پایل در آخر ستون نزدیک است که به زمین بیفتد. جوکر که زیر بغل او را گرفته، همراه او تلو تلو می‌خورد. هارتمن بر سرش فریاد می‌زند.

هارتمن بلندشون کن و بذارشون پایین، پاییل! سریع! بجنب! از اولی که به دنیا اومدی همین طور مثل یک کیسه دنبه بودی؟ سرباز پاییل کثافت! یا مجبور بودی این کیسه رو یه خرده تکون بدی؟ یه خرده بجنب وگر نه تا ما به اون جا برسیم این جنگ لعنتی تموم می شه. مگه نه سرباز پاییل؟

هارتمن پاییل را هل می دهد.

هارتمن تکون بخور!

نفس پاییل بند می آید.

هارتمن می خواهی بمیری پاییل؟ می خواهی برای من بمیری؟ پس حالا بمیر! بجنب! سریع، سریع، سریع! سرت گیج می ره؟ داری از حال می ری؟ یا عیسی مسیح، فکر می کنم کبکت خروس می خونه!

### • خارجی • مانع گِل • روز

دسته سعی می کند در یک زمین گلی بدود. پاییل که جوکر و کابوی او را با خود می کشند به زمین می افتد و جوکر را هم با خود به زیر می کشد.

هارتمن سریع جیگرها! بجنیید خوشگلا! برین بالا! بجنب، بجنب، بجنب!

### • داخلی • آسایشگاه • پیش از سپیده دم

هارتمن و دو مربی زیر دستش وارد آسایشگاه می شوند. چراغها روشن می شود. هارتمن با تعلیمی، محکم به سطل آشغال فلزی که همراه خود به آسایشگاه آورده می کوبد.

هارتمن برخیزید! برخیزید! برخیزید! هر چه در مشت دارید رها کنید و جورابهای خود را بردارید. امروز یکشنبه است. مراسم نیایش در ساعت صفر هشتصد بر پا می شود! تخت هاتونو درست کنین، رخت هاتونو

بیوشین. دو دقیقه دیگه خبرتون می‌کنم.

هارتمن جلوی تخت جوکر می‌ایستد.

هارتمن      سرباز کابوی! سرباز جوکر!  
 کابوی      قربان، بله، قربان!  
 جوکر      قربان، بله، قربان!  
 هارتمن      به محض اینکه تخت‌هاتونو درست کردین، می‌خوام  
 شما دو تا کثافت سرویس بهداشتی رو تمیز کنین.  
 جوکر و کابوی      (با هم) قربان، چشم، قربان!  
 هارتمن      می‌خوام این قدر تمیز و عالی بشه که خود مریم باکره  
 هم دلش بخواد یه سری به اون جا بزنه!  
 جوکر و کابوی      (با هم) قربان، بله، قربان!  
 هارتمن      سرباز جوکر! تو به مریم باکره اعتقاد داری؟  
 جوکر      قربان، نه، قربان!

هارتمن سطل آشغال را با صدای بلندی به زمین می‌اندازد.

هارتمن      سرباز جوکر! فکر نمی‌کنم جوابتو درست شنیده  
 باشم.  
 جوکر      قربان، سرباز گفت «نه، قربان»، قربان!  
 هارتمن      چرا، آشغال کوچولو! تو حالمو به هم می‌زنی!  
 هارتمن محکم به گونه جوکر سیلی می‌زند.

هارتمن      کمونیستِ کافرِ لعنتی! بهتره مریم باکره رو دوست  
 داشته باشی وگرنه روده‌هاتو می‌ریزم بیرون! حالا  
 مریم باکره رو دوست داری، مگه نه؟  
 جوکر      قربان، نه، قربان!  
 هارتمن      سرباز جوکر! داری سعی می‌کنی احساسات منو  
 جریحه‌دار کنی؟

جوکر      قربان، نه، قربان! قربان! سرباز فکر می‌کنه هر جوابی  
 بده غلطه، و اگر هم حرف خودشو عوض کنه، مربی

ارشد نظام جمع اونو محکم تر می زنه! قربان!

هارتمن      سرجوخه تو کیه، کیسه دنبه؟

جوکر      قربان، سرجوخه این سرباز، سرباز اسنوباله، قربان!

هارتمن      سرباز اسنوبال!

اسنوبال با قدم دو به طرف هارتمن می رود.

اسنوبال      قربان، سرباز اسنوبال طبق دستور، حاضر، قربان!

هارتمن      سرباز اسنوبال، تو برکنار هستی! سرباز جوکر به

درجه سرجوخه ارتقا پیدا کرده!

اسنوبال      قربان، چشم، قربان!

هارتمن      سرباز پایل!

پایل      سرباز پایل طبق دستور، حاضر، قربان!

هارتمن      سرباز پایل! از حالا به بعد سرباز جوکر سرجوخه

توست. با اون هم تخت می شی! اون همه چیز رو به

تو یاد می ده. حتی بهت یاد می ده چطور بری

دستشویی.

پایل      قربان، بله، قربان!

هارتمن      سرباز جوکر احمق و نادانه، اما جیگر داره و جیگر

برای آدم کافیه. حالا، خوشگلا به کارتون ادامه بدین.

جوکر، کابوی و پایل      (با هم) قربان، چشم، قربان!

### • خارجی • محوطه آموزش • روز

جوکر با حوصله طرز باز کردن تفنگ ام-۱۴ را برای پایل توضیح می دهد.

جوکر      زبانه. زبانه می ره توی کشویی قنداق. کشویی قنداق.

### • داخلی • آسایشگاه • شب

جوکر و پایل روی کمد های پاتختی شان نشسته اند. جوکر به پایل یاد می دهد که چطور بند پوتین رزمی اش را درست ببندد.

جوکر و سمت چپی روی سمت راستی... راست روی چپ.  
چپ روی راست. راست روی چپ.

### ● خارجی ● میدان موانع ● روز

بالای مانع، جوکر با زبان نرم و خوش به آرامی پایل را وادار می‌کند تا از روی مانع به طرف دیگر آن برود.

جوکر فقط اون پاتو بذار اون طرف. درست شد. حالا اون یکی پاتو رد کن و کار تموم میشه. حاضری؟ ردش کن. درست شد. حالا بذارش پایین. خب؟

پایل سنگین نفس می‌کشد. ترسیده، اما موفق می‌شود از مانع عبور کند.  
جوکر رفتی. تبریک لئونارد، موفق شدی.

### ● داخلی ● آسایشگاه ● شب

جوکر به پایل راهنمایی می‌کند که تختش را به طور صحیح مرتب کند.  
جوکر پتو و ملحفه رو با هم برگردون. یه تای چهاراینچی بزن. خب؟ فهمیدی؟ حالا شد.  
پایل نامطمئن به تخت نگاه می‌کند.

### ● خارجی ● میدان مشق ● روز

جوکر با پایل روی طرز قدم‌رو کردن کار می‌کند.

### ● خارجی ● میدان موانع ● روز

کابوی، جوکر و پایل دورخیز می‌کنند، می‌دوند، طناب‌ها را می‌گیرند و روی یک چاله تاب می‌خورند. پایل بدون اشکال این کار را انجام می‌دهد.

### ● خارجی ● میدان مشق ● روز

هارتمن دسته را قدم‌رو می‌برد. در حالی که شعار می‌دهد به پایل نگاه می‌کند که حرکات را

بی غلط انجام می‌دهد. دیزالو به:

### ● خارجی • میدان تیر • روز

هدف‌ها را بالا و پایین می‌برند. علامت‌های قرمز نشان‌دهنده تیرهایی است که به هدف خورده است. هارتمن برای سربازان سخنرانی می‌کند.

هارتمن      کشنده‌ترین سلاح دنیا تفنگ‌دار دریایی و تفنگ‌اونه.  
 اگه قراره در نبرد زنده بمونین باید غریزه قتل رو در  
 خودتون مهار کنین. تفنگ شما تنها یک وسیله است.  
 یک وسیله سنگدل که آدم می‌کشه. اگر غریزه کشتن  
 در وجود شما مشخص و قوی نباشه، شما در لحظه  
 حقیقت دچار تردید می‌شین. بعد در دنیای کثافت  
 غرق می‌شین، چون تفنگ‌دارهای دریایی اجازه  
 ندارن که بی‌اجازه بمیرند! شما ابله‌ها این رو  
 می‌فهمین؟

سربازها      (با هم) قربان، بله، قربان!

### ● خارجی • خیابان پریس آیلند • روز

سربازان همراه با صدای شعارهای هارتمن قدم‌رو می‌روند.

هارتمن      (شعار می‌دهد و می‌خواند) دوست دارم واسه عمو سام  
 کار کنم!

سربازان      (با هم) دوست دارم واسه عمو سام کار کنم!

هارتمن      این به من می‌فهمونه که من کی‌ام؟

سربازان      این به من می‌فهمونه که من کی‌ام؟

هارتمن      یک، دو، سه، چهار، سپاه تفنگ‌داران دریایی آمریکا!

سربازان      یک، دو، سه، چهار، سپاه تفنگ‌داران دریایی آمریکا!

هارتمن      یک، دو، سه، چهار، من سپاه تفنگ‌داران دریایی رو

دوست دارم!

سربازان	یک، دو، سه، چهار، من سپاه تفنگ داران دریایی رو
	دوست دارم!
هارتمن	سپاه من!
سربازان	سپاه من!
هارتمن	سپاه تو!
سربازان	سپاه تو!
هارتمن	سپاه ما!
سربازان	سپاه ما!
هارتمن	سپاه تفنگ داران دریایی!
سربازان	سپاه تفنگ داران دریایی!
هارتمن	نمی دونم، اما شنیده ام.
سربازان	نمی دونم، اما شنیده ام.
هارتمن	که چیزای اسکیمو یخه!
سربازان	که چیزای اسکیمو یخه!
هارتمن	اوم، خوبه!
سربازان	اوم، خوبه!
هارتمن	کیف می ده!
سربازان	کیف می ده!
هارتمن	خوبه!
سربازان	خوبه!
هارتمن	واقعاً خوبه!
سربازان	واقعاً خوبه!
هارتمن	مزه اش خوبه!
سربازان	مزه اش خوبه!
هارتمن	عالیه!
سربازان	عالیه!
هارتمن	خوش به حالت!

سربازان خوش به حالت!  
 هارتمن خوش به حالم!  
 سربازان خوش به حالم!

### ● داخلی ● آسایشگاه ● شب

سربازان با لباس زیر در دو صف روبه‌روی هم روی کمد‌های پاتختی‌شان خبردار ایستاده‌اند، دست‌ها را رو به جلو به طور کشیده نگاه داشته‌اند و کف دست‌ها رو به پایین است. آنها آماده بازدید فرماندهی هستند.

هارتمن از برابر صف مردان عبور می‌کند. ضربه‌ای به دست یکی از سربازان می‌زند.

هارتمن ناخن‌ها تو بگیر!

هارتمن به پای یکی دیگر از سربازان اشاره می‌کند.

هارتمن افتضاحه!

به سرباز دیگری می‌گوید:

هارتمن اون جوش رو بترکون!

هارتمن در برابر پایل می‌ایستد و متوجه می‌شود که قفل کمد زیرپایی‌اش باز است. قفل را برمی‌دارد و جلوی روی پایل نگاه می‌دارد.

هارتمن یا عیسی مسیح! سرباز پایل، چرا در کمد پاتختی‌ات قفل نیست؟

پایل قربان، نمی‌دونم، قربان!

هارتمن سرباز پایل، اگه من در تمام عالم فقط از یه چیز بدم بیاد، اون یه کمد پاتختیه که درش قفل نشده. اینو می‌دونی، نه؟

پایل قربان، بله، قربان!

هارتمن اگه به خاطر کله‌خراب‌هایی مثل تو نبود، در این دنیا دزدی اتفاق نمی‌افتاد. می‌افتاد؟

پایل قربان، خیر، قربان!

هارتمن بیا پایین!



پایل از روی کمد پاتختی پایین می‌آید. هارتمن در کمد را باز می‌کند و داخل آن را می‌کاود.  
 هارتمن خب، حالا... ببینیم چی توی این قوطی نیست؟  
 هارتمن خشکش می‌زند. دست خود را در قوطی می‌کند و به آرامی یک تکه خمیر ژله شکلاتی را بیرون می‌آورد و آن را با حالت اکراه با نوک انگشت می‌گیرد.

هارتمن یا عیسای مقدس! این چیه؟ این چیه سرباز پایل؟  
 پایل قربان، خمیر ژله شکلاتی، قربان!  
 هارتمن خمیر ژله؟  
 پایل قربان، بله، قربان!  
 هارتمن چطوری سر از این قوطی در آورده؟  
 پایل قربان، از فروشگاه آشغال‌دونی گرفتم، قربان!  
 هارتمن نشخوار کردن در آسایشگاه مجازه، سرباز پایل؟  
 پایل قربان، نه، قربان!  
 هارتمن آیا تو اجازه داری که خمیر ژله بخوری، سرباز پایل؟  
 پایل قربان، نه، قربان!  
 هارتمن و چرا نه، سرباز پایل؟  
 پایل قربان، چون وزنم خیلی بالاست، قربان!  
 هارتمن چون که تو یه خیکی مهوع هستی، سرباز پایل!  
 پایل قربان، بله، قربان!  
 هارتمن پس چرا خمیر ژله رو توی قوطی‌ات قایم کرده بودی؟  
 پایل قربان، چون گرسنه بودم، قربان!

هارتمن در حالی که خمیر ژله را در دست دارد از برابر صف سربازان که هنوز دست‌های خود را به طور کشیده به سمت جلو نگه داشته‌اند، راه می‌رود.

هارتمن سرباز پایل آبروی خودش و آبروی دسته رو برده!  
 من سعی کردم کمکش کنم، اما نتونستم. موفق نشدم  
 چون شما به من کمک نکردین. شماها انگیزه‌درستی  
 به سرباز پایل ندادین. بنابراین از حالا به بعد هر

سربازان خوش به حالت!  
 هارتمن خوش به حالم!  
 سربازان خوش به حالم!

### ● داخلی ● آسایشگاه ● شب

سربازان با لباس زیر در دو صف روبه‌روی هم روی کمد‌های پاتختی‌شان خبردار ایستاده‌اند، دست‌ها را رو به جلو به طور کشیده نگاه داشته‌اند و کف دست‌ها رو به پایین است. آنها آماده بازدید فرماندهی هستند.

هارتمن از برابر صف مردان عبور می‌کند. ضربه‌ای به دست یکی از سربازان می‌زند.

هارتمن ناخن‌ها تو بگیر!

هارتمن به پای یکی دیگر از سربازان اشاره می‌کند.

هارتمن افتضاحه!

به سرباز دیگری می‌گوید:

هارتمن اون جوش رو بترکون!

هارتمن در برابر پایل می‌ایستد و متوجه می‌شود که قفل کمد زیرپایی‌اش باز است. قفل را برمی‌دارد و جلوی روی پایل نگاه می‌دارد.

هارتمن یا عیسی مسیح! سرباز پایل، چرا در کمد پاتختی‌ات قفل نیست؟

پایل قربان، نمی‌دونم، قربان!

هارتمن سرباز پایل، اگه من در تمام عالم فقط از یه چیز بدم بیاد، اون یه کمد پاتختیه که درش قفل نشده. اینو می‌دونی، نه؟

پایل قربان، بله، قربان!

هارتمن اگه به خاطر کله‌خراب‌هایی مثل تو نبود، در این دنیا دزدی اتفاق نمی‌افتاد. می‌افتاد؟

پایل قربان، خیر، قربان!

هارتمن بیا پایین!

پایل از روی کمد پاتختی پایین می‌آید. هارتمن در کمد را باز می‌کند و داخل آن را می‌کاود.  
 هارتمن خب، حالا... ببینیم چی توی این قوطی نیست؟  
 هارتمن خشکش می‌زند. دست خود را در قوطی می‌کند و به آرامی یک تکه خمیر ژله شکلاتی را بیرون می‌آورد و آن را با حالت اکراه با نوک انگشت می‌گیرد.

هارتمن یا عیسای مقدس! این چیه؟ این چیه سرباز پایل؟  
 پایل قربان، خمیر ژله شکلاتی، قربان!  
 هارتمن خمیر ژله؟  
 پایل قربان، بله، قربان!  
 هارتمن چطوری سر از این قوطی در آورده؟  
 پایل قربان، از فروشگاه آشغال‌دونی گرفتم، قربان!  
 هارتمن نشخوار کردن در آسایشگاه مجازه، سرباز پایل؟  
 پایل قربان، نه، قربان!  
 هارتمن آیا تو اجازه داری که خمیر ژله بخوری، سرباز پایل؟  
 پایل قربان، نه، قربان!  
 هارتمن و چرا نه، سرباز پایل؟  
 پایل قربان، چون وزنم خیلی بالاست، قربان!  
 هارتمن چون که تو یه خیکی مهوع هستی، سرباز پایل!  
 پایل قربان، بله، قربان!  
 هارتمن پس چرا خمیر ژله رو توی قوطی‌ات قایم کرده بودی؟  
 پایل قربان، چون گرسنه بودم، قربان!

هارتمن در حالی که خمیر ژله را در دست دارد از برابر صف سربازان که هنوز دست‌های خود را به طور کشیده به سمت جلو نگه داشته‌اند، راه می‌رود.

هارتمن سرباز پایل آبروی خودش و آبروی دسته رو برده!  
 من سعی کردم کمکش کنم، اما نتونستم. موفق نشدم  
 چون شما به من کمک نکردین. شماها انگیزه‌درستی  
 به سرباز پایل ندادین. بنابراین از حالا به بعد هر

وقت سرباز پایل یه گندی بالا بیاره، من دیگه اونو  
تنبيه نمى كنم، همه شما رو تنبيه مى كنم. و اين طور كه  
معلومه خانم‌ها، شما يه تنبيه به خاطر خمير ژله به  
من بدهكار هستين. حالا به حالت شنا!

هارتمن (به پایل) دهننتو باز كن!

خمير ژله را در دهان پایل فرو مى كند.

هارتمن اون‌ها جریمه شو مى دن، تو مى خوريش!

هارتمن رو به سربازان مى كند.

هارتمن حاضر... به ورزش!

دسته شروع به شنا رفتن مى كند.

سربازان (شعار مى دهند و مى خوانند) يك، دو، سه، چهار، من سپاه

تفنگ داران دريائى را دوست دارم! يك، دو، سه،

چهار، من سپاه تفنگ داران دريائى را دوست دارم!

يك، دو، سه، چهار، من سپاه تفنگ داران دريائى را

دوست دارم! يك، دو، سه، چهار...

در حالى كه دسته مشغول شنا رفتن است، پایل سعى مى كند لقمه اش را قورت بدهد. خمير ژله را

گاز مى زند. ديزالو به:

### ● داخلی ● آسایشگاه ● سپیده دم

جوكر يونيفورم پایل را وارسى مى كند.

جوكر (به آرامى) امروز ديگه واقعاً عين كثافتى، لئونارد.

پایل جوكر، حالا ديگه همه از من بدشون مياد، حتى تو.

جوكر هيچ كس از تو بدش نمياد، لئونارد. ولى تو همه اش

اشتباه مى كنى و همه رو به دردمر مى اندازى.

پایل من نمى تونم هيچ كارى رو درست انجام بدم. احتياج

به كمك دارم.

جوكر من دارم سعى مى كنم بهت كمك كنم، لئونارد. واقعاً

دارم سعی می‌کنم.

پایل از روی اعتماد لبخند می‌زند.

جوکر پیراهنتو بکن توی شلوارت.

دیزالو به:

### ● خارجی ● محوطه آموزش ● روز

دسته مشغول حرکت دراز و نشست است. اما پایل که کلاهش را وارونه به سر گذاشته، یک جا نشسته و انگشت شستش را می‌مکد. هارتمن نگاهش می‌کند.

سربازان (با هم می‌شمارند) یک، دو، سه... نوزده

یک، دو سه... بیست

یک، دو سه... بیست و یک

یک، دو سه... بیست و دو

یک، دو سه... بیست و سه

یک، دو سه... بیست و چهار

یک، دو سه... بیست و پنج

یک، دو سه... بیست و شش

یک، دو سه... بیست و هفت

یک، دو سه... بیست و هشت

یک، دو سه... بیست و نه

یک، دو سه... سی

تصویر در سیاهی محو می‌شود.

### ● داخلی ● آسایشگاه ● شب

حواله‌ای را روی تخت می‌بینیم. یک قالب صابون روی حوله می‌افتد و حوله به دور آن تا زده می‌شود و به صورت سلاح در می‌آید. دستی این سلاح حوله‌ای را برمی‌دارد و با صدای خشکی روی تخت می‌کوبد. پایل روی تخت خود خوابیده است. اعضای دسته به آرامی از تختخواب‌های خود بیرون می‌آیند و دور پایل حلقه می‌زنند. پتویی را روی پایل می‌کشند و هر

گوشه‌اش را سربازی به سمت پایین نگه می‌دارد. پاییل روی تخت میخ‌کوب شده است. کابوی پارچه‌ای را در دهان پاییل فرو می‌کند. پاییل نمی‌تواند کاری بکند. نفرات دسته یک به یک از برابر پاییل می‌گذرند و با صابونی که در حوله پیچیده‌اند ضربه محکمی به پاییل می‌زنند. فریادهای پاییل در پارچه‌ای که در دهان دارد، خفه می‌شود. جوکر نفر آخر است. او کنار تخت می‌ایستد.

کابوی (به جوکر) بزن! بزن!

جوکر اندکی صبر می‌کند. بعد جلو می‌رود و چند بار پاییل را سخت می‌زند. بعد جوکر به روی تخت خود می‌پرد. سربازان پتویی را که روی پاییل انداخته‌اند، جمع می‌کنند و به طرف تخت‌های خود می‌دوند.

کابوی (پارچه را از دهان پاییل در می‌آورد) یادت باشه، این فقط

یه کابوسه، خیگی.

پاییل بلند گریه می‌کند و در حالی که با وجود درد جلوی خودش را گرفته است، از جا بلند می‌شود. دوباره روی تخت می‌خوابد. جوکر گوش‌های خود را می‌گیرد. این تصویر محو می‌شود. تصویر بعدی ظاهر می‌شود:

### ● خارجی ● محوطه مشق نظام جمع ● روز

دسته به خط شده است.

هارتمن شانه چپ... شانه راست... ایست! خانم‌ها، آیا ما

سپاه محبوب خودمون رو دوست داریم؟

سربازان (با هم، با فریاد) تنبل، کار کن یا بمیر! تنبل! تنبل!

پاییل چیزی نمی‌گوید، فقط مستقیم به روبه‌رو نگاه می‌کند.

هارتمن چی باعث رشد علف می‌شه؟

سربازان خون! خون! خون!

پاییل همچنان مبهوت است. با دیگران همراهی نمی‌کند.

هارتمن ما برای زنده ماندن چکار می‌کنیم، خانم‌ها؟

سربازان می‌کشیم! می‌کشیم! می‌کشیم!

پاییل ساکت می‌ماند.

هارتمن صداتون رو نمی‌شنوم!

سربازان می کشیم! می کشیم! می کشیم!  
هارتمن مزخرفه. هنوز نمی تونم صداتون رو بشنوم.  
سربازان می کشیم! می کشیم! می کشیم!

پایل همچنان مبهوت به روبه‌رو خیره مانده است.

### ● خارجی ● سگوها ● روز

نفرات دسته روی سگوها روبه‌روی هارتمن نشسته‌اند.

هارتمن هیچ کدومتون می‌دونین «چارلز ویتمن»<sup>۱</sup> کی بوده؟

جوایی نمی‌آید.

هارتمن هیچ کدوم از شما احق‌ها نمی‌دونید؟

کابوی دستش را بلند می‌کند.

هارتمن سرباز کابوی؟

کابوی قربان، همون کسی بود که همه اون آدم‌ها رو تو شهر

آوستین تکزاس از بالای اون برج با تیر زد، قربان!

هارتمن درسته. چارلز ویتمن از روی یک برج مراقبت بیست

و هشت طبقه در دانشگاه تکزاس از فاصله چهار صد

یاردی بیست نفر رو با تیر زد.

هارتمن به اطراف نگاه می‌کند.

هارتمن کسی می‌دونه «لی هاروی اسوالد»<sup>۲</sup> کی بود؟

تقریباً همه دستشان را بلند می‌کنند.

هارتمن سرباز اسنوبال؟

اسنوبال قربان، اون کندی رو با تیر زد، قربان!

هارتمن درسته. ولی می‌دونی از چه فاصله‌ای؟

اسنوبال قربان، دور بود. از روی اون ساختمون انبار کتاب،

قربان!

1. Charles Whitman

2. Lee Harvey Oswald

سربازان به اصطلاح «انبار کتاب» می‌خندند.

هارتمن خپله خب، بسه! دویست و پنجاه فوت. اون از یک فاصله دویست و پنجاه فوتی یک هدف متحرک رو زد. اسوالد طی شش ثانیه دو خشاب تیر رو با یک تفنگ کهنه ایتالیایی شلیک کرد که دوتاش به هدف خورد. اون هم یکی به سر هدف. کسی از شما می‌دونه که این اشخاص تیراندازی رو کجا یاد گرفته بودن؟

جوکر دستش را بلند می‌کند.

هارتمن سرباز جوکر؟

جوکر قربان، در سپاه تفنگ‌داران دریایی، قربان!

هارتمن بله، در سپاه تفنگ‌داران دریایی. عالیه! این اشخاص نشون دادن که یک تفنگ‌دار با انگیزه با تفنگش چه کاری می‌تونه بکنه. و پیش از اون که شما خوشگلا از جزیره من برین، شما هم می‌تونین درست همون کار رو بکنین!

دوربین آهسته به پایل نزدیک می‌شود که به هارتمن زل زده است.

### ● داخلی ● آسایشگاه ● روز

سربازان به حالت خیردار در دو صف روبه‌روی هم ایستاده‌اند. هارتمن در حالیکه بین دو ردیف قدم می‌زند، سربازان را در خواندن آوازی رهبری می‌کند.

هارتمن و سربازان تولدت مبارک

تولدت مبارک

تولدت مبارک، عیسای عزیز

تولدت مبارک!

هارتمن امروز... کریسمسه! در ساعت صفر نهصد شعبده‌بازی



داریم. چاپلین چارلی<sup>۱</sup> بهتون می‌گه که چطور جهان آزاد به کمک خدا و چند تفنگ‌دار دریایی، کمونیسم رو شکست می‌دن! خدا از ما تفنگ‌دارها دل خوشی نداره، چون ما هر چی رو که می‌بینیم، می‌کشیم! اون بازی خودشو می‌کنه، ما هم باز خودمون رو می‌کنیم. ما برای این که تحسین خودمون رو نسبت به اون همه قدرت نشون بدیم، بهشت رو پر از ارواح تروتازه نگه می‌داریم! خدا پیش از سپاه تفنگ‌داران دریایی اینجا بوده. بنابراین شما می‌تونین قلبتون رو به مسیح بدین، اما جاهای دیگه تون متعلق به سپاهه! شما خوشگلا اینو می‌فهمین؟

سربازان      قربان، بله، قربان!

هارتمن      صداتون رو نمی‌شنوم!

سربازان      قربان، بله، قربان!

### ● داخلی ● آسایشگاه ● شب

سربازها روی کمد‌های پاتختی نشسته‌اند و اسلحه‌شان را پاک می‌کنند. هارتمن در میان آنها راه می‌رود و مراقبشان است. پایل به آرامی با تفنگش حرف می‌زند. جوکر با حالتی ناراحت به او نگاه می‌کند.

پایل      (به تفنگش) برق افتاده... و تمیز شده. همه چیز تمیزه.

خوشگله ... که خوب لیز بخوره. خوب. همه چیز

تمیز شده. روغن‌کاری شده تا کارت قشنگ باشه،

نرم باشه، چارلین<sup>۲</sup>.

دیزالو به:

● داخلی ● آسایشگاه ● شب

چند سرباز، از جمله پایل، دارند کف آسایشگاه را تی می‌کشند.

● داخلی ● دستشویی ● شب

کابوی و جوکر دارند کف دستشویی را تی می‌کشند. جوکر می‌ایستد و به اطراف نگاه می‌کند تا مطمئن شود که تنها هستند. بعد به کابوی رو می‌کند.

جوکر لئونارد با تفنگش حرف می‌زنه.

کابوی همچنان به تی کشیدن ادامه می‌دهد.

کابوی آره!

جوکر فکر نکنم لئونارد دیگه بیش از این تحملشو داشته

باشه. فکر کنم لئونارد مشمول بند هشت شده. (مکث)

کابوی تعجب نمی‌کنم.

هر دو دوباره به سراغ تی کشیدن می‌روند.

● خارجی ● میدان تیر ● روز

هارتمن پشت سر پایل زانو می‌زند و با نظر موافق به کار او نگاه می‌کند.

پایل یک دور به خوبی تیراندازی می‌کند و تفنگ ام-۱۴ خود را مجدداً پر می‌کند.

هارتمن عالیه، سرباز پایل! بالاخره یه کاری پیدا کردم که تو

خوب انجامش می‌دی!

پایل قربان، بله، قربان!

● خارجی ● محوطهٔ مشق نظام جمع ● روز

هارتمن سربازان را بازرسی می‌کند.

هارتمن (به جوکر) دستور عمومی ششم تو چیه؟

جوکر قربان، دستور عمومی ششم سرباز اینه که تمام

فرمان‌هایی رو که به او داده می‌شه دریافت و اطاعت

کنه و به کشیک بعدی تحویل بده، قربان... قربان

ششمین دستور سرباز به او تعلیم داده شده، اما سرباز  
اونو بلد نیست، قربان!  
هارتمن خیک دنبه. دمر شو، بیست و پنج تا شنا برای من  
برو!  
جوکر قربان، بله، قربان!  
هارتمن به طرف پایل می‌رود.  
هارتمن همین حرکتی که کردی، با چند شماره انجام شد؟  
پایل قربان، چهار شماره، قربان!  
هارتمن واسه چی توی خزانه تفنگ نگاه می‌کنن؟  
پایل قربان، برای اطمینان از این که سرباز تفنگ پر رو  
دست فرمانده نمی‌ده، قربان!  
هارتمن پنجمین دستور عمومی تو چیه؟  
پایل قربان، دستور پنجم عمومی سرباز اینه که تا موقعی  
که به نحو درست از پُست برداشته نشده سر پُستش  
بمونه، قربان!  
هارتمن اسم این اسلحه چیه، سرباز پایل؟  
پایل قربان، اسم اسلحه سرباز، چارلینه، قربان!  
هارتمن سرباز پایل، تو قطعاً یه بار دیگه به دنیا اومدی. به  
جهنم! حتی ممکنه بذارم به عنوان تفنگ‌دار در سپاه  
محبوب من خدمت کنی.  
پایل قربان، بله، قربان!

### ● خارجی ● خیابان پریس آیلند ● روز

هارتمن شعار می‌دهد و سربازان را قدم‌دو می‌برد.

هارتمن من ملکه کم سن و سال نمی‌خوام.  
سربازان من ملکه کم سن و سال نمی‌خوام.  
هارتمن فقط تفنگ ام-۱۴ رو می‌خوام.

سربازان	فقط تفنگ ام-۱۴ رو می خوام.
هارتمن	اگر در منطقه جنگی مُردم.
سربازان	اگر در منطقه جنگی مردم.
هارتمن	بکنیدم توی قوطی و بفرستیدم خونه.
سربازان	بکنیدم توی قوطی و بفرستیدم خونه.
هارتمن	مدال هامو بزنین به سینه ام.
سربازان	مدال هامو بزنین به سینه ام.
هارتمن	به مادرم بگین که تلاش خودمو کردم.
سربازان	به مادرم بگین که تلاش خودمو کردم.

دیزالو به:

### ● خارجی • جنگل • روز

جنگل. برای اولین بار دسته با تجهیزات کامل نظامی و مسلح به تفنگ تمرین می کند.

جوکر (گفتار) چند روز دیگر فارغ التحصیل می شویم و سربازان دسته سی-نود و دو برای عملیات آماده اند. آن وقت آنها حاضرند دل و روده خودشان را بخورند و بگویند کم است.

### ● خارجی • میدان مانور • روز

سربازان در لباس کامل نظامی، بر سر تفنگ ها سرنیزه زده، از میان دود سبز رنگ حمله می کنند.

جوکر (گفتار) مریبان از این که می بینند ما از برنامه آموزشی شان جلو زده ایم، احساس غرور می کنند. سپاه تفنگ داران دریایی آدم آهنی نمی خواهد. سپاه تفنگ داران دریایی کسانی را می خواهد که بتوانند بکشند. سپاه تفنگ داران دریایی مردان شکست-ناپذیر و نترس می خواهد.

### ● داخلی • آسایشگاه • روز

هارتمن برای سربازانی که به دورش حلقه زده‌اند، سخنرانی می‌کند.  
هارتمن امروز شما دیگه ابله نیستید. تفنگ‌دار دریایی هستید.  
جزو یک انجمن اخوت هستید.

### ● خارجی • میدان مشق • روز

فارغ‌التحصیلی. ارکستر نظامی در حال رژه. تماشاچیان. صداها تفنگ‌دار دریایی با لباس فرم رژه می‌روند.

هارتمن (صدای خارج از تصویر) از حالا به بعد، تا روزی که می‌میرید، هر جا که هستید، همه تفنگ‌داران دریایی برادران شما هستند. بیش‌تر شما به ویتنام می‌رید. بعضی هاتون بر نمی‌گردید. اما همیشه این رو به خاطر داشته باشید: تفنگ‌داران دریایی می‌میرند و ما برای همین اینجا هستیم! اما سپاه تفنگ‌داران دریایی پاینده است و این یعنی این که شما همیشه زنده هستید!

دیزالو به:

### ● داخلی • آسایشگاه • شب

هارتمن بار دیگر در جمع نفرات دسته صحبت می‌کند.

هارتمن	پیکت <sup>۱</sup> !
پیکت	قربان، بله، قربان!
هارتمن	واحد صفر-سیصد پیاده‌نظام... توجّم <sup>۲</sup> !
توجّم	قربان، بله، قربان!
هارتمن	واحد صفر-سیصد پیاده‌نظام... آدامز <sup>۳</sup> !

1. Pickett

2. Toejam

3. Adams

آدامز قربان، بله، قربان!  
 هارتمن واحد هزار و هشتصد مهندسی. تو می‌ری برای جمع  
 کردن مین... کابوی!  
 کابوی قربان، بله، قربان!  
 هارتمن واحد صفر-سیصد پیاده‌نظام... تیلر!  
 تیلر قربان، بله، قربان!  
 هارتمن صفر-سیصد پیاده‌نظام... جوکر!  
 جوکر قربان، بله، قربان!  
 هارتمن واحد چهل و دو-دوازده روزنامه‌نگاری نظامی. تو  
 گند زدی به من جوکر! فکر کردی میکی اسپیلین<sup>۱</sup>  
 هستی؟ فکر می‌کنی یه جور نویسنده هستی؟  
 جوکر قربان، من نویسنده‌ی رونامه‌ی مدرسه‌ام بودم، قربان!  
 هارتمن یا عیسی مسیح! تو نویسنده نیستی. تو باید بکشی!  
 جوکر بله قربان! بکشم!  
 هارتمن گومر پایل!  
 پایل جواب نمی‌دهد.  
 هارتمن گومر پایل!  
 چهره‌ی پایل را از نزدیک می‌بینیم. او خود را کاملاً از جمع عقب کشیده و به سختی می‌تواند جواب  
 بدهد.  
 پایل قربان، بله، قربان!  
 هارتمن اون اسم احمقانه‌ات یادت رفته؟ صفر-سیصد پیاده  
 نظام. بالاخره موفق شدی... پرکینز<sup>۲</sup>!  
 پرکینز قربان، بله، قربان!

1. Taylor

2. Mickey Spillane

3. Perkins

### ● داخلی ● آسایشگاه ● شب

دسته در خواب است. جوکر با یک چراغ قوه در دست، آهسته از کنار تخت‌ها می‌گذرد.  
جوکر (گفتار) شب آخری که در پاریس آیلند بودیم، من نگهبان بودم.  
جوکر صدای خفه‌ای را می‌شنود. نمی‌تواند جهت صدا را درست تشخیص بدهد. آهسته وارد محوطه دستشویی‌ها می‌شود.

### ● داخلی ● دستشویی ● شب

جوکر چراغ قوه را دور سالن می‌چرخاند. پایل را می‌بیند که سر توالت نشسته و یک خشاب تفنگ ام-۱۴ را پر از فشنگ می‌کند.  
پایل سر بلند می‌کند، جوکر را می‌بیند و لبخند می‌زند. لبخند هراس‌انگیزی است.  
پایل (با صدایی عجیب) سلام جوکر.  
جوکر چند لحظه به پایل خیره می‌ماند. پایل گلنگدن می‌کشد و تفنگ را آزمایش می‌کند.  
جوکر این فشنگ‌ها جنگی‌ان؟  
پایل هفت تا شصت و دو میلی‌متری. با غلاف تمام فلزی.  
پایل به نحو وحشت‌انگیزی لبخند می‌زند.  
جوکر لئونارد... آگه هارتمن بیاد و ما دو تا رو گیر بندازه، جفتمون تا خرخره می‌افتیم توی یه دنیا کثافت.  
پایل من... توی یه دنیا کثافت... هستم.  
پایل از جا بلند می‌شود. تفنگ را به دست می‌گیرد و شروع به مشق پیش‌فنگ - دوش‌فنگ می‌کند.  
پایل (با فریاد) شانه چپ، ها... شانه راست... از جلو... نظام خبر... دار!  
پایل خشاب پر را برمی‌دارد، آن را در خزانه تفنگ جا می‌اندازد و بعد به چابکی به حالت پافنگ می‌ایستد.  
پایل (با فریاد) این تفنگ منه. تفنگ‌های زیادی مثل این هستند. اما این یکی مال منه.

● داخلی ● آسایشگاه ● راهرو ● شب

حالا دسته بیدار شده است. هارتمن از اتاقش بیرون می‌جهد، زیرپیراهنی‌اش را به تن می‌کند و کلاهش را به سر می‌گذارد.

پایل (خارج از صحنه) تفنگم بهترین دوست منه! زندگی منه!  
 هارتمن برگردین! برین تو تخت‌هاتون!  
 پایل (خارج از صحنه) باید بر این تفنگ حکم برانم، همان  
 طور که حاکم بر زندگیم هستم. بدون من...

● داخلی ● محوطهٔ دستشویی‌ها ● شب

هارتمن با شتاب وارد محوطهٔ دستشویی‌ها می‌شود.

هارتمن این میکی‌ماوس بازی‌ها چیه؟ شما حیوون‌ها توی  
 مستراح من چه غلطی می‌کنین؟ (به جوکر) چرا سرباز  
 پایل بعد از خاموشی توی تخت خوابش نیست؟ چرا  
 سرباز پایل اون تفنگ توی دستشه؟ چرا تو روده‌های  
 سرباز پایل رو نمی‌ریزی بیرون؟  
 جوکر قربان! سرباز، وظیفه دارد به اطلاع مربی آموزش  
 برساند که خشاب سرباز پایل پر است و تفنگش  
 مسلح، قربان!

هارتمن و پایل به یکدیگر نگاه می‌کنند. پایل از عمق جهمی که در آن دست و پا می‌زند، لبخند می‌زند. هارتمن تمام قدرت ارعابش را در صدای جان وین مانندش متمرکز می‌کند.

هارتمن حالا تو سرباز پایل! گوش کن و خوب گوش کن! من  
 اون اسلحه رو می‌خوام. همین حالا هم می‌خوامش!  
 تو اون اسلحه رو می‌ذاری جلوی پات، روی زمین و  
 یک قدم می‌ری عقب.

پایل با لبخندی موزیانه، اسلحه‌اش را رو به هارتمن می‌گیرد. هارتمن ناگهان آرام به نظر می‌آید. چشم‌ها و رفتارشان نشان‌دهندهٔ نگاه و حرکات مرد سرگردانی است که خانه‌اش را باز یافته باشد.  
 هارتمن کجای کارت خرابه، ابله؟ وقتی بچه بودی، پدر و



مادرت به قدر کافی بهت توجه نکردن؟

بنگ!

تیر به سینه هارتمن اصابت می‌کند. او مرده به پشت می‌افتد. جوکر و پایل، ایستاده به جسد نگاه می‌کنند. بعد پایل به جوکر نگاه می‌کند و آرام تفنگش را بالا می‌آورد.

جوکر (لرزان) آروم باش لئونارد، آروم باش مرد!

پایل سنگین نفس می‌کشد و تفنگش را رو به جوکر نگاه می‌دارد. جوکر به شدت ترسیده است. پایل ثانیه‌های متمادی به جوکر نگاه می‌کند و بعد تفنگش را آرام پایین می‌آورد. بعد تلوتلوخوران چند قدم به عقب می‌رود و سنگینی‌اش را روی توالت می‌اندازد و می‌نشیند. پایل از جوکر رو برمی‌گرداند و به نقطه‌ای در فضا خیره می‌شود. آرامش عجیبی چهره‌اش را در بر می‌گیرد. لوله تفنگ را در دهان خود می‌گذارد.

جوکر نه!!

بنگ!

پایل ماشه را می‌کشد و قسمت عقب سرش روی دیوار کاشی‌کاری‌شده پشت سرش می‌باشد. صحنه در سیاهی فرو می‌رود. تصویر بعدی ظاهر می‌شود.

### • خارجی • خیابانی در دانانگ<sup>۱</sup>، ویتنام • روز

موتور سیکلت‌ها، اتوموبیل‌ها، غیرنظامیان ویتنامی. یک زن بدکاره با حرکات اغواگر به طرف میزی در یک کافه کنار خیابان می‌رود که جوکر و رفترمن پشت آن نشسته‌اند. موسیقی: ترانه «این چکمه‌ها برای راه رفتن ساخته شده‌اند»<sup>۲</sup> با صدای نانسی سیناترا<sup>۳</sup>. دختر با رسیدن به میز جوکر، کنار میز او می‌ایستد.

[...]

رفترمن دوربین عکاسی مدل نایکن خود را بالا می‌آورد و شروع به عکس گرفتن از جوکر و زنک می‌کند و زنک تندتند برای دوربین ژست می‌گیرد و سرفه می‌کند.

جوکر می‌دونی؟ نصف این زنا افسرهای ویت‌کنگ هستن.

1. Da Nang

2. These Boots Are Made for Walking

3. Nancy Sinatra

دختر دوباره سرفه می‌کند.

جوکر نصف دیگه‌شون سل دارن. بنابراین حواست باشه فقط با اونایی که سرفه می‌کنن، سر و کله بزنی.

یک پسر جوان ویتنامی از پشت سر رفتن می‌آید و دوربین نایکن را از دستهای او می‌قاپد. پسر به طرف هم‌دستش که روی موتور سیکلتی نشسته می‌رود و دوربین را به او می‌دهد و بعد، پیش از آن که روی ترک موتور بپرد و دور شود، ادای حرکات بروس لی را در می‌آورد. جوکر می‌خندد. دیزالو به:

### • خارجی • پایگاه تفنگ‌داران دریایی آمریکا • روز

درهای اصلی پایگاه. نرده‌های امنیتی. تانک‌ها، جیب‌ها، کامیون‌ها. یک هلیکوپتر نظامی فرود می‌آید. دیزالو به:

### • خارجی • پایگاه دانانگ • روز

جوکر و رفتن در خیابان اصلی پایگاه از برابر میخانه‌ها و ساختمان‌های دیگر عبور می‌کنند. در زمینه صحنه تعدادی از تفنگ‌داران دریایی سرگرم بازی بسکتبال هستند.

جوکر اون حروم‌زاده کوچولو واقعاً یه چیزهایی از کاراته بلد بود ها، مگه نه؟

رفتن آره... می‌دونی وقتی به این مردم فکر می‌کنم دلم از چی می‌سوزه؟

جوکر از چی؟

رفتن از این که ما اومدیم کمکشون کنیم، اما اون‌ها هر وقت که دستشون برسه گند می‌زنن به هیکل ما... من که سر درنمیارم.

جوکر خیلی سخت‌نگیر رفتن، کاره دیگه.

رفتن من از دانانگ بدم میاد جوکر. دلم می‌خواد برم توی میدون جنگ. تقریباً سه ماهه که توی این مملکت هستم، اما تا حالا فقط از صحنه دست دادن موقع

اعطای مدال و سردوشی عکس گرفتیم.  
 جوکر روز اولی که بری توی میدون جنگ، خونت هدر  
 می‌ره. اون وقت تقصیرها می‌افته گردن من.  
 رفرمن یه دختر مدرسه‌ای هم می‌تونه کار منو انجام بده.  
 می‌خوام برم تو کثافت. می‌خوام یه خرده ماشه  
 بچکونم.  
 جوکر اگه کشته بشی، وقتی من برگردم مامانت پیدام میکنه  
 و حسابی کتکم می‌زنه. جوابت منفیه، رفرمن.

### ● داخلی ● پناهگاه ● دفتر روزنامه سی‌تایگر<sup>۱</sup> ● روز

یک پناهگاه به شکل نیم‌استوانه خوابیده. جلسه تحریریه روزنامه سی‌تایگر، روزنامه رسمی  
 تفنگ‌داران دریایی. جلسه تشکیل شده و ریاست آن را ستوان لاکهارت<sup>۲</sup> به عهده دارد. جوکر،  
 رفرمن و شش خبرنگار جنگی از تفنگ‌داران دریایی دور میز شلوغ و بزرگی نشسته‌اند که روی  
 آن پر از دوربین، عکس، روزنامه و مجله است.

لاکهارت خیلی خب بچه‌ها. امروز می‌خوام جلسه کوتاه و

شیرینی باشه. کسی خبر تازه‌ای داره؟

جوکر یه شایعه راه افتاده که قراره آتش‌بس عید تت<sup>۳</sup>

لغو بشه.

لاکهارت سوء ظن پشت جبهه.

جوکر یکی توی قسمت جاسوسی میگه چارلی<sup>۴</sup> ممکنه در

تعطیلات تت اتفاق مهمی راه بندازه.

لاکهارت هر سال همینو می‌گن.

جوکر ولی درباره‌اش خیلی حرف می‌زنن، قربان!

لاکهارت این حرف خواب رو از کله من نمی‌پرونه. تعطیلات

تت هم مثل چهارم جولای و عید کریسمس و سال

1. Sea-Tiger

2. Lochart

3. Tet

4. Charlie

نوئه. تمام کلاه به سرهای توی ویتنام چه شمال و چه جنوب، توپ در می‌کنن، رو به ماه پارس می‌کنن و به زیارت اهل قبور می‌رن.

لاکهارت بسیار خوب... هفته دیگه «آن مارگرت»<sup>۱</sup> و همراهانش به اینجا میان. می‌خوام یکی توی فرودگاه باشه و تمام اون دو روز رو به اون بچسبه. اوه، رفترمن، این کار با تو.

رفترمن چشم قربان.

لاکهارت برام چند تا عکس خوب از زاویه پایین بگیر. همه چی رو علنی نکن، اما من می‌خوام خز و شبنم صبحگاهی تماشا کنم.

رفترمن بله، قربان.

لاکهارت (می‌خواند) «دیپلمات‌ها در دونگاریز - قسمت مهندسی تفنگ‌داران دریایی به بازسازی روستاهای دونگ فوک کمک می‌کنند...» چیلی<sup>۲</sup>، اگه ما ویتنامی‌ها رو جابه‌جا کنیم، باید بنویسیم اون‌ها تخلیه شدن. اگه اون‌ها به سراغمون بیان که تخلیه‌شون بکنیم، اون وقت باید بگیریم پناهنده هستن. اینو در نظر می‌گیرم، قربان.

لاکهارت (می‌خواند) «سرباز ارتش ویتنام شمالی پس از خواندن بروشورهای ما از خدمت فرار کرد - یک سرباز عادی جوان ارتش ویتنام شمالی که متوجه شد ویتنام شمالی نمی‌تواند برنده جنگ باشد، پس از خواندن جزوه موسوم به «آغوش باز» از خدمت فرار کرد.» این خوبه، دیو<sup>۳</sup>. اما چرا می‌گیرم سرباز عادی

1. Ann Margret  
3. Dave

2. Chili

ویتنام شمالی؟ مگه اونا سرباز غیرعادی هم دارن؟  
پس چگونه بنویسیم سرباز ارتش ویتنام شمالی؟  
درستش می‌کنم، قربان.

دیو

شوی لارنس ولک<sup>۱</sup> تا دو هفته دیگه روی آنتن  
تلویزیون می‌ره. دیو، صد کلمه درباره‌اش بنویس.  
تلویزیون ارتش آمریکا اطلاعات اولیه متن رو در  
اختیارت می‌ذاره.

لاکهارت

بله، قربان.

دیو

(می‌خواند) «نه موقع غذا خوردن - ارتش ویتنام  
شمالی متوجه شده که تفنگ‌داران دریایی که به  
مأموریت‌های تفحص و تخریب اعزام می‌شوند،  
دوست ندارند ویتنام شمالی‌ها موقع غذا خوردن  
مزاحمشان شوند.» آه، تفحص و تخریب. از ستاد  
تبلیغات جنگ بخش‌نامه شده که در آینده اصطلاح  
«تفحص و تخریب» با اصطلاح «پاک‌سازی»  
جای‌گزین بشه. متوجه شدین؟

لاکهارت

متوجه شدیم. اصطلاح خیلی گیرائیه.

جوکر

و... جوکر... اصل مزه و مغز این مقاله کو؟

لاکهارت

قربان!

جوکر

کشتن‌ها، جوکر. کشتن. منظورم اینه که اون همه آتش  
و گلوله باید به چیزی خورده باشه.

لاکهارت

من چیزی ندیدم!

جوکر

جوکر، من بهت گفتم. ما دو تا سوژه اساسی رو پیش  
می‌بریم: ابله‌هایی که نصف حقوقشون رو صرف  
خرید خمیر دندان و دئودورانت می‌کنند، تحسب

لاکهارت

قلوب و ذهن‌ها، خوب؟ و عملیات جنگی که به کشتار منتهی می‌شن، یعنی برنده شدن در جنگ. حالا بالاخره باید ردّ خون یا اثر کشیده شدن جسد‌ها رو روی زمین دیده باشی.

جوکر بارون می‌آمد، قربان!

لاکهارت خب، خداوند هم قانون احتمالات رو برای همین از تصویب گذروند. حالا مقالات رو بازنویسی کن و یه پایان خوش بهش بده. خب؟ یه بکش بکش توسط یه گروه‌بان یا یه افسر، کدوم یکی؟

جوکر هر کدوم که شما بگین.

لاکهارت ابله‌ها دوست دارند درباره افسرهای مرده چیز بخونن.

جوکر بسیار خوب، یه افسر. یه ژنرال چطوره؟

چند نفر می‌زنند زیر خنده.

لاکهارت جوکر، شاید دلت می‌خواد بچه‌های ما روزنامه رو بخونن و ناراحت بشن. منظورم اینه که اگه تا حالا نمی‌دونستی، حالا بدون که این جنگ طرف‌داری نداره. حالا وظیفه ما اینه که خبرهایی رو گزارش کنیم که خبرنگارهای غیر نظامی - که همه‌اش می‌گن ما چرا اینجا هستیم - نادیده می‌گیرن.

جوکر قربان، شاید در بعضی موقعیت‌ها شما باید خودتون دنبال گزارش برین. مطمئنم که شما ردّ خون و اثر جنازه بیش‌تری رو می‌تونین ببینین.

بعضی‌ها می‌خندند.

لاکهارت جوکر، من همه این کارها رو کرده‌ام. نمی‌تونم بگم که از این کار خوشم می‌اومده. پشه زیاد بود. مأموریت - های خطرناکی بودن. اما حالا اوضاع این طوره که

وظایف فعلی‌ام منو اینجا موندگار کرده‌اند. هر کی از  
قافله عقبه، باید زور بیش‌تری هم بزنه.

دیزالو به:

### ● خارجی ● پایگاه دانانگ ● تنگ غروب

ردیف آسایشگاه‌ها در فاصله‌ای دورتر آتش‌بازی برقرار است.

جوکر (صدای خارج از صحنه) عید تت. سال میمون. شب  
عید سال نوی قمری ویتنامی. سربازها از ته سنگر  
برای جشن سال نو آتش‌بازی راه انداخته‌اند.

دیزالو به:

### ● داخلی ● آسایشگاه ● شب

جوکر، رفرمن، پی‌بک<sup>۱</sup> و دیگران روی تخت‌های خود دراز کشیده‌اند، کتاب می‌خوانند، تبلی  
می‌کنند، علف می‌کشند. جوکر مطالبی را در یک دفترچه می‌نویسد.

جوکر (خمیازه می‌کشد و کش و قوس می‌آید) مرد، من تا سر حدّ  
مرگ حوصله‌ام سر رفته. باید برگردم توی کثافت.  
هفته‌هاست که صدای گلوله‌ای رو که با خشم شلیک  
شده باشه، نشنیده‌ام.

پی‌بک جوکر انقده خشنه که کثافتِ توی بینی یه مرد مرده  
رو می‌خوره و می‌گه کمه، باز می‌خوام.

چند نفر می‌خندند.

جوکر (با صدای جان وین) گوش کن زائر. یه روز بدون  
خون‌ریزی، عین یه روز بدون طلوع خورشیده.

بعضی‌ها می‌خندند.

پی‌بک اون هیچ وقت توی کثافت نبوده. مرد، سخته آدم

بتونه دربارهاش حرف بزنه. عین عملیات هستینگز!  
 اوو... تو توی عملیات هستینگز نبودی مرد! پی‌بک،  
 تو حتی بیرون شهر هم نبودی.  
 پی‌بک غلط زیادی نکن و بمیر، مردک اسپانیایی تبار. حمال!  
 من اون جا بودم مرد. من توی کثافت بوده‌ام.  
 جوکر (با صدای جان وین) رفتن! به مزخرفات پی‌بک گوش  
 نکن. اون گاهی وقت‌ها فکر می‌کنه جان وینه.  
 پی‌بک به حرف جوکر گوش کن تازه وارد. اون خیلی کم  
 سرش می‌شه. اون هیچ وقت توی کثافت نبوده. چون  
 دید نداره.  
 رفتن دید؟  
 پی‌بک دید تا هزار یارد. هر تفنگ‌داری که مدت زیادی در  
 جبهه بوده باشه، دید هزار یاردی داره. عین این که  
 بتونه پشت همه چی رو ببینه. من این دید رو دارم.  
 همه تفنگ‌دارهای جبهه‌رفته هم دارند. تو هم یه  
 روزی خواهی داشت.  
 رفتن من هم؟  
 استورک<sup>۱</sup> هی پی‌بک، می‌دونی چطور می‌شه یه دختر  
 سفیدپوست رو از دست پنج تا پسر سیاه‌پوست  
 نجات داد؟  
 پی‌بک برو بابا، استورک.  
 استورک براشون یه توپ بسکتبال می‌اندازیم.  
 خنده. صدای خفه انفجار خمپاره بیرون آسایشگاه گیجشان می‌کند.  
 دیو اومد.  
 پی‌بک اوه، کثافت!



دیو از طرف ما نیست!

انفجارهایی نزدیک تر، با صدایی بلندتر.

چیلی این از طرف ما نیست!

دیو حالا من چی می‌گم؟

تفنگ و جلیقه و کلاه آهنی‌شان را برمی‌دارند و به بیرون می‌دوند.

رفتار من جوکر، این راست راستیه؟

جوکر آره رفتار من.

### ● خارجی ● پایگاه دانانگ ● شب

مردان به این طرف و آن طرف می‌دوند. صدای آژیر. خمپاره‌ای در دوردست فرود می‌آید.

خمپاره‌های بعدی نزدیک تر می‌افتند. آتش سوزی‌هایی شروع می‌شود.

### ● داخلی ● سنگر ● شب

جوکر یک مسلسل ام-۶۰ را پر می‌کند. بعد قوز می‌کند تا در اصلی محوطه را دیده‌بانی کند.

جوکر هی، امیدوارم فقط بخوان سربه سرمون بذارن. من

آمادگی این کثافت رو ندارم.

استورک آمین!

صدای نزدیک شدن یک کامیون. تفنگ‌دارها آماده می‌شوند. ماشین دروازه را می‌شکند و وارد

می‌شود. تفنگ‌دارها به روی آن آتش می‌گشایند. گلوله‌های مسلسل به کامیون می‌خورد. کامیون

منفجر می‌شود و شروع به سوختن می‌کند. سربازان ارتش ویتنام شمالی پشت سر کامیون از

دروازه وارد می‌شوند. رگبار تفنگ‌داران آنها را از پا می‌اندازد. حمله خاتمه می‌پذیرد. فریاد

«آتش بس» به گوش می‌رسد. از شدت تیراندازی کاسته می‌شود.

دیزالو به:

### ● خارجی ● پایگاه دانانگ ● سپیده‌دم

جوکر و رفتار من از میان بقایای جنگ شب پیش عبور می‌کنند. زندانی‌ها را از کنارشان می‌برند.

لاکهارت (صدای خارج از صحنه) دشمن فریب‌کارانه از آتش بس

عیدت سوء استفاده کرده تا در سراسر کشور دست به حمله بزند. تا کنون به راحتی از عهده حملات آنها بر آمده‌ایم، اما به نظر می‌رسد که ما در وضعیتی استثنایی قرار داشته باشیم.

### ● داخلی ● دفتر سی‌تایگر ● سپیده‌دم

جوکر، رفترمن و پی‌بک و دیگر خبرنگاران کثیف و همچنان در لباس رزم دور میز در صندلی‌هایشان نشسته‌اند.

لاکهارت (در حال راه رفتن) چارلی همه هدف‌های عمده نظامی رو در ویتنام زده، سخت هم زده. در سایگون سفارت ایالات متحده مورد حمله جوخه‌های مرگ طلب واقع شده. خه‌سان<sup>۱</sup> منتظر تهاجمه. همچنین گزارش‌هایی داریم که یک لشکر از ارتش ویتنام شمالی کل شهر هیو<sup>۲</sup> رو در جنوب رودخانه پرفیوم<sup>۳</sup> اشغال کرده. به زبان استراتژیک، چارلی کشور رو از وسط قیچی کرده... خبرنگاران مطبوعات غیرنظامی عن‌قربین شلوارشون رو خیس می‌کنند. شنیده‌ایم که حتی قراره کرو نکایت<sup>۴</sup> بگه که جنگ دیگه حالا غیر قابل بردن شده. به عبارتی این یه ساندویچ کثافت بزرگه و قراره همه‌مون نفری یه گاز ازش بزنیم.

یک مکث طولانی جدی.

جوکر قربان، معنی‌اش اینه که «آن مارگرت» دیگه نمیاد؟

خنده.

لاکهارت (توی ذوقش خورده) جوکر... می‌خوام یک‌راست بری

1. Khe Sahn  
3. Perfume

2. Hue  
4. Cronkite

به فوبای<sup>۱</sup>. سروان جنیواری<sup>۲</sup> به تمام نفراتش  
احتیاج داره.  
جوکر بله قربان.  
لاکهارت ... و یه چیز دیگه جوکر. تو باید اون دکمه لعنتی رو  
بکنی. فکرشو بکن اگه با همون علامت صلح کشته  
بشی، چه منظره مسخره‌ای می‌شه.  
رفتارمن قربان، اجازه می‌دین من با جوکر برم؟  
لاکهارت اجازه دادم.  
رفتارمن متشکرم قربان.  
جوکر قربان، اجازه می‌دین رفتارمن رو با خودم نبرم؟  
لاکهارت هنوز اینجایی؟ از جلوی چشم محو شو جوکر.  
خیلی سریع، و رفتارمن رو هم با خودت ببر. تو  
مسئول اون هستی.

● خارجی • نماهایی از هلیکوپتر • سپیده‌دم  
یک هلیکوپتر نظامی از برابر خورشیدی غول‌آسا عبور می‌کند.

● داخلی • هلیکوپتر در پرواز • غروب  
جوکر نشسته، از در هلیکوپتر به بیرون نگاه می‌کند. رفتارمن ترسیده و حالش به هم می‌خورد.  
مسلسل‌چی همان‌طور که مسلسل‌ام-۶۰ خود را شلیک می‌کند، می‌خندد و فریاد می‌کشد.  
ویتنامی‌ها را آن پایین می‌بینیم که می‌دوند و می‌افتند.  
مسلسل‌چی بگیرش... بگیر... بگیر... بگیرش... آره... آره...  
بگیر... بگیر.

پس از چند لحظه مسلسل‌چی از تیراندازی دست می‌کشد و به جوکر لبخند می‌زند.  
مسلسل‌چی (فریاد می‌زند تا صدایش شنیده شود) هر کی می‌دوه یه

ویت کنگه، هر کی بی حرکت می ایسته یه ویت کنگ  
با انضباطه. (می خندد) شما بچه ها باید یه موقعی یه  
مقاله درباره من بنویسین.

جوکر چرا باید درباره تو مقاله بنویسیم؟  
مسلسل چی چون من خیلی خوبم! این چاخان نیست. من صد و  
پنجاه و هفت تا ویت کنگ رو کشته ام. پنجاه تا  
گاومیش آبی رو هم زدم. موثق موثقه.

رفتر من جلوی دهانش را می گیرد تا بالا نیاورد.

جوکر زن و بچه هم کشته ای؟  
مسلسل چی گاهی.

جوکر چطور می تونی زن ها و بچه ها رو با تیر بزنی؟

رفتر من جلوی دهانش را می گیرد تا بالا نیاورد.

مسلسل چی راحت. لازم نیست خیلی دنبالشون کنی. (می خندد)  
واقعاً جنگ جهنم نیست؟

دیزالو به:

### ● خارجی ● هیو ● روز

هلیکوپتر به زمین می نشیند. جوکر و رفتر من بیرون می پرند، دولا می شوند و از میان دود  
صورتی رنگی که تیغه های ملخ هلیکوپتر به هوا می پراکند، دور می شوند. تفنگ دارهایی که  
زخمی ها را روی برانکارد حمل می کنند، می دونند.

جوکر (به یک سرگروه بان) سرگروه بان، ما می خواهیم بریم  
توی کثافت.

سرگروه بان پایین همین خیابون، دو-پنج.

جوکر دو-پنج. عالیه! متشکرم سرگروه بان.

دیزالو به:

● خارجی • جاده هیو • روز

جاده‌ای در کنار یک کانال کوچک در حاشیه شهر هیو. تانک‌ها، کامیون‌ها و تفنگ‌داران دریایی به شهر وارد می‌شوند. از کنار ستونی از آوارگان که در جهت مخالف حرکت می‌کنند، می‌گذرند. جوکر و رفترمن خود را به یک ستوان می‌رسانند، به او سلام نظامی می‌دهند و همراهش به راه می‌افتند.

جوکر	ببخشید قربان!... ما دنبال دسته یک می‌گردیم، هتل دو-پنج. من اون جا یه دوستی به نام کابوی دارم.
تاچداون <sup>۱</sup>	شما نفرات پیاده نظام هستین؟
جوکر	نه، قربان. ما خبرنگار نشریه «استارز اند استریپز» <sup>۲</sup> هستیم.
تاچداون	استارز اند استریپز!
جوکر	بله، قربان.
تاچداون	من فرمانده دسته کابوی هستم. کابوی پایین همین جاده در منطقه دسته است.
جوکر	اوه، اشکالی نداره همراه شما بیاییم، قربان؟
تاچداون	مسئله‌ای نیست. خوش آمدید. در ضمن اسم من شینوسکیه، والتر جی شینوسکی <sup>۳</sup> . اما نفراتم «تاچداون» صدام می‌کنن. کمی هم برای تیم نتردام بازی کرده‌ام.
جوکر	نتردام؟
تاچداون	(می‌خندد) آره.
جوکر	بسیار خوب!
تاچداون	شما اومدین اینجا که کابوی رو مشهور کنین؟
جوکر	ها! این اتفاق هیچ وقت نمی‌افته، قربان.
تاچداون	خب، اگه برای تهیه یه مقاله اومدین، معلوم می‌شه

1. Touchdown

2. Stars And Stripes

3. Walter J. Schinoski

امروز رو شانسین. ما در وضعیت قرمز هستیم و قطعاً  
منتظر بارونیم.

جوکر      عالیه قربان. پس می شه ما کارمون رو شروع کنیم؟  
تاچداون   خب، ارتش ویتنام شمالی حسابی نفوذ کرده. گروهان  
هتل این طرف رودخونه مشغول فعالیت، کوچه به  
کوچه و خانه به خانه. قطعاً چارلی همه کثافت هاشو  
هم کشیده، اما ما هنوز در این طرف گاهی حسابی  
کشتار می کنیم.

جوکر      ما شایعاتی شنیدیم قربان که ارتش ویتنام شمالی  
غیر نظامی های ویتنامی رو اعدام می کنه.  
تاچداون   جواب مثبت. من در نیم مایل این طرف کانال فوکام  
جسد هایی رو دیده ام.

جوکر      می تونید به من نشون بدید کجا، قربان؟  
تاچداون   کانال اینجاست...

### ● خارجی ● گور دسته جمعی ● روز

جوکر بر دهانه گور بزرگی که رویش باز شده، ایستاده است و به یک ردیف جسد سفید که  
رویشان آهک پاشیده شده، نگاه می کند. روزنامه نویس ها، تفنگ داران دریایی و غیر نظامی ها دور  
قبر را گرفته اند. کسانی که روی قبرها را باز کرده اند، در حالی که به خاطر بوی آزاردهنده اجساد  
صورتشان را پوشانده اند، به بیل های خود تکیه داده اند.

جوکر      (صدای خارج از صحنه) مرده ها را با آهک پوشانده اند.  
مرده ها فقط یک چیز را می دانند: بهتر بود زنده  
می ماندند!

جوکر به ستوان جوانی بنام کلیوز<sup>۱</sup> نزدیک می شود.

جوکر      ببخشید! صبح به خیر ستوان.

ستوان کلیوز صبح به خیر.  
 جوکر به نظر من بیست تا جسد هستند. رقم رسمی هم  
 همینه قربان؟

ستوان کلیوز (به تندی) این چه جور یونیفورمی که تن شماست؟  
 جوکر قربان، ما خبرنگار نشریه «استارز اند استریپز»  
 هستیم.

ستوان کلیوز (گرم می‌گیرد) اوه، متوجه شدم.  
 جوکر من گروهبان جوکر هستم. این عکاس هم اسمش  
 رفرمنه.

رفرمن شروع به عکس برداشتن از ستوان می‌کند.

ستوان کلیوز من ستوان کلیوز هستم، اهل هارتفورد کانتی‌کت.  
 جوکر شما جسدها رو شمارش کردید، قربان؟  
 ستوان کلیوز فکر می‌کنیم بیست تا باشن.

جوکر می‌دونید چطور اتفاق افتاده، قربان؟  
 ستوان کلیوز خب، ظاهراً ارتش ویتنام شمالی لیستی از غیر

نظامیانی که با ما همکاری می‌کنن در اختیار داره:  
 مقامات دولتی، مأموران پلیس، افسران بازنشسته،  
 معلم‌های مدارس. اون‌ها خیلی مؤدبانه به در منزل  
 این اشخاص رفتند و ازشون خواستند که روز بعد  
 برای بازآموزی سیاسی مراجعه کنند. هر کس  
 مراجعه کرده، تیرباران شده. بعضی‌ها هم زنده‌به‌گور  
 شدند.

یک سرهنگ تفنگ‌دار دریایی که از آن طرفِ گور جوکر را دیده، از جمع جدا می‌شود و به طرف  
 جوکر می‌آید. جوکر از جا می‌پرد و خبردار می‌ایستد.

سرهنگ تفنگ‌دار!

ستوان کلیوز سرهنگ.

سرهنگ تفنگ‌دار! این دکمه چیه روی لباس نظامیت؟

- جوکر علامت صلحه، قربان.  
 سرهنگ از کجا آوردیش؟  
 جوکر یادم نمیاد، قربان.  
 سرهنگ این چیه روی کلاهت نوشتی؟  
 جوکر «برای کشتن به دنیا آمدم»، قربان!  
 سرهنگ روی کلاهت می نویسی «برای کشتن به دنیا آمدم» و روی لباست دکمه علامت صلح می دوزی؟ معنی این چیه؟ یه جور شوخی دل به هم زن؟!  
 جوکر نه، قربان.  
 سرهنگ بهتره که سروتهاات به هم بیان، وگرنه یه کثافت گنده می اندازم روت!  
 جوکر بله، قربان.  
 سرهنگ حالا به سؤالم جواب بده وگرنه دارت می زنم.  
 جوکر فکر می کنم می خواستم نظری رو درباره حالت دوگانگی انسان القا کنم، قربان.  
 سرهنگ چی؟  
 جوکر دوگانگی انسان. یه مفهوم یونگیه، قربان.  
 سرهنگ تو طرف کی هستی پسرم؟  
 جوکر طرف ما، قربان.  
 سرهنگ کشورت رو دوست نداری؟  
 جوکر دارم، قربان.  
 سرهنگ پس چطوره وارد برنامه بشی؟ چرا نمی پری بیایی  
 توی تیم و به طرف فتح بزرگ پری؟  
 جوکر بله، قربان!  
 سرهنگ پسرم، تنها چیزی که من از تفنگ دارانم خواسته ام، اینه که دستورات منو مثل فرمان خدا اطاعت کنن. ما به اینجا اومدیم تا به ویتنامی ها کمک کنیم، چون در



درون هر ویتنامی یه آمریکایی هست که می‌خواد  
بزنه بیرون. دنیای خشنیه، پسر. باید کله‌هامونو اون  
قدر نگه داریم تا این جنون صلح از توش بزنه بیرون.  
جوکر بله، قربان!

دیزالو به:

### ● خارجی • مزرعه • روز

جوکر و رفترمن از میان مزرعه‌ای قدم‌زنان به طرف یک معبد بودایی می‌روند.

### ● خارجی • معبد • روز

تفنگ‌داران مشغول جابه‌جا کردن تدارکات هستند. عده‌ای روی زمین استراحت می‌کنند.  
هلیکوپتری از بالای سرشان پرواز می‌کند. موسیقی: ترانه «وولی بولی»<sup>۱</sup> کار سام دِشام<sup>۲</sup>.

جوکر هی داداش، ما دنبال دسته یک، هتل دو-پنج  
می‌گردیم.

تفنگ‌دار پشت معبد.

جوکر و رفترمن قدم‌زنان به پشت ساختمان می‌روند.

جوکر (به تفنگ‌داری دیگر) دسته اول؟

تفنگ‌دار آره، بیا تو!

### ● داخلی • حیاط معبد • روز

از درگاهی هلالی شکل که به معبد باز می‌شود، کابوی را می‌بینیم که دارد صورتش را می‌تراشد.  
دیگر تفنگ‌دارها اینجا و آنجا به دیوارهای معبد تکیه داده‌اند. جوکر از پشت سر به کابوی  
نزدیک می‌شود.

جوکر هی، رنجر تنها.  
کابوی آه!

ایت‌بال، انیمال‌مادر را کنار می‌کشد و دور می‌کند.

کابوی (می‌خندد) بیا، بیا بشین تازه وارد!

ایت‌بال و انیمال‌مادر با هم می‌نشینند.

انیمال‌مادر هی، خرگوش جنگلی! خدا رو شکر می‌کنی، ها؟

ایت‌بال آره، مادر.

کریزی‌ارل کنار کسی که روی یک صندلی ولو شده است، روی زمین می‌نشیند.

کریزی‌ارل هی... عکاس! می‌خواهی یه عکس خوب بگیری؟ این

جا، برادر... عکس اینو بگیر... این رفیق منه...

کریزی‌ارل کلاهی را که صورت مرد روی صندلی را می‌پوشاند، برمی‌دارد. می‌بینیم که او یک

سرباز مرده ارتش ویتنام شمالی است.

خنده.

کریزی‌ارل این مهمونی برای اونه. اون مهمون افتخاری ماست...

امروز روز تولدشه.

دیگران می‌خوانند: «تولدت مبارک کله زیبایی!» و غیره.

کریزی‌ارل من هیچ وقت امروز رو فراموش نمی‌کنم. روزی که به

شهر هیو آدم و با یک میلیون سرباز ارتش ویتنام

شمالی جنگیدم. من عاشق این حرورم‌زاده‌های

کوچولوی کمونیست هستم، واقعاً. این دشمن‌ها مثل

متصدیان آموزش نظامی خودمون سرسخت هستند.

این روزها برای ما روزهای بزرگیه برادرها! ما واقعاً

غول‌های سبزی هستیم که با تفنگ‌هامون روی زمین

پا می‌ذاریم. این آدم‌هایی که امروز خونشون رو هدر

دادیم، بهترین کسانی هستند که ما ممکنه باهاشون

آشنا بشیم. وقتی برگردیم توی دنیای واقعی، دلمون

برای این که کسی دور و برمون نیست که ارزش کشته

شدن داشته باشه تنگ می شه.

### ● خارجی ● مزرعه‌ای در حاشیه شهر هیو ● روز

دسته کابوی پشت سر تانک‌ها به طرف شهر خیز برمی‌دارد. نماهایی از افراد دسته که عصبی و حساس هستند. گلوله‌های خمپاره در اطراف منفجر می‌شود. ستوان تاچداون ترکش می‌خورد و می‌افتد. اعضای دسته شیرجه می‌روند و پناه می‌گیرند. دکتر جی<sup>۱</sup> به طرف ستوان می‌خزد و شروع به تنفس دهان‌به‌دهان می‌کند. گروهبان مورفی به طرفشان می‌خزد، نگاهی می‌کند، به پشت تانک می‌رود و بی‌سیم رزمی را برمی‌دارد. دسته زمین‌گیر شده است.

مورفی      دلتا سیکس عملیات، مورفی صحبت می‌کند، تمام.

دلتا سیکس عملیات، مورفی صحبت می‌کند، تمام.

دلتا سیسکس      (صدای خارج از صحنه) دلتا سیکس.

مورفی      دلتا سیکس، از طرف دهکده روی ما آتش

می‌فرستند. ستوان ترکش خورده. ما می‌خواهیم اینجا

توقف کنیم و ببینیم جلومون چه خبره. تمام.

کریزی‌ارل، خمیده به طرف دسته خون‌خوارها می‌رود.

کریزی‌ارل      خیلی خب دسته خون‌خوارها! گوش کنین! ما

می‌خوایم از این دو تا کوچه بالا بریم و این منطقه

رو بگردیم. می‌خوام که گرده سوم بالای این جاده

باشه، خُب؟

از اطراف صداهای «خب!» و «باشه!» به گوش می‌رسد.

کریزی‌ارل      پس بزن بریم کارمونو بکنیم!

نفرات دسته، خمیده از کنار تانک می‌گذرند و به طرف ساختمان‌های ویرانه‌ای که در فاصله

حدود دویست یاردی در مقابلشان است، خیز برمی‌دارند.

هندجاب<sup>۲</sup> با احتیاط از گوشه یک خانه به صحنه نگاه می‌کند و فوراً با یک رگبار مسلسل کشته

می‌شود.

جوکر همون حمّال قدیمی هستی.  
 کابوی جوکره، خودشه.  
 جوکر چه خبر؟  
 هم‌دیگر را بغل می‌کنند.

کابوی پسر، آرزو داشتم هیچ وقت نبینمت، کثافت!  
 جوکر (می‌خندد) چه خبر؟ مَرَد؟  
 کابوی اوه، من منتظرم که برگردم مملکتمون.  
 جوکر !! واسه چی برگردی؟ اینجا یا اونجا عین همه.  
 کابوی چیزی گیت اومده؟  
 جوکر فقط یکی از اقوامت.  
 کابوی جوکر را به وسط حیاط می‌برد.

کابوی این دوست دوران آموزشی من، جوکره. و این هم...  
 جوکر اسمش رفت‌منه.  
 کابوی ... رفت‌من. اینها خبرنگارهای نشریه «استارز اند  
 استریپز» هستن. اینها شما رو مشهور می‌کنن.  
 بعضی‌ها می‌گویند: «خیلی خوب!»

کابوی ما جوخه خون‌خوارها هستیم. ما جون می‌گیریم و  
 دل می‌شکنیم.  
 بعضی‌ها چیزهایی می‌گویند.

کابوی ما با تیر سوراخ سوراخشون می‌کنیم و بدنشونو پیراز  
 سرب می‌کنیم.  
 از این طرف و آن طرف بعضی‌ها می‌گویند: «آره!»

سرباز گردن‌کلفتی مشهور به انیمال‌مادر<sup>۱</sup> به جوکر نزدیک می‌شود. بوی دردسر می‌آید.  
 انیمال‌مادر تو عکاس هستی؟  
 جوکر نه... من خبرنگار جنگی‌ام.

انیمال مادر (لبخند می‌زند) اوه، تو خیلی جنگ دیده‌ای؟  
جوکر هم به او لبخند می‌زند.  
جوکر خب، یه کمی جنگ توی تلویزیون دیده‌ام.  
تفنگ‌دارهای دیگر می‌خندند.  
انیمال مادر تو یه کم‌دین واقعی هستی.  
صدای خنده‌های بیش‌تری شنیده می‌شود.  
جوکر خب، اون‌ها به من می‌گن جوکر.  
از اطراف می‌گویند «اوووو!» و می‌خندند.  
انیمال مادر (نزدیک‌تر می‌شود) خب، من برات یه جوک دارم.  
می‌خوام یه سوراخِ دیگه برات درست کنم.  
از اطراف چیزهایی می‌گویند و می‌خندند.  
جوکر (با صدای جان وین) خُب زائر... اول شوما... بادوم  
زمینی‌ها رو از توی کثافت من در آر بخور.  
صدای خنده و فریاد بلند می‌شود.  
انیمال مادر (نزدیک می‌شود) خیلی زِر می‌زنی. تکون هم می‌تونی  
بخوری.  
دیگران به استقبال دعوا می‌روند و زوزه می‌کشند.  
ایت‌بال، یک سرباز سیاه گردن کلفت، از جا بلند می‌شود و بین جوکر و انیمال‌مادر حایل  
می‌شود.  
ایت‌بال (به جوکر) الان ممکنه باور نکنی، اما زیر آتش،  
انیمال‌مادر یکی از بهترین آدم‌های دنیاست.  
صدای خنده.  
ایت‌بال تنها چیزی که احتیاج داره اینه که یکی واسه بقیه  
عمرش نارنجک دستی بندازه طرفش.  
خنده.

انیمال مادر با مسلسل ام-۶۰ خود به پنجره‌ای که رگبار از آن شلیک شده، تیراندازی می‌کند. همه شلیک می‌کنند و قطعات دیوار ساختمان را به هوا می‌پراکنند.

دراک<sup>۱</sup> یک نارنجک ام-۷۹ را با تفنگ پرتاب می‌کند و یک پنجره را منفجر می‌کند. رفرمن، در حالی که دوربین نایکن در دستش به شدت تکان می‌خورد، از عملیات عکس می‌گیرد.

از شدت آتش کاسته می‌شود و بعد آرامش برقرار می‌گردد. همه کاملاً گوش به زنگ، ساختمان را می‌پایند و به صداها گوش می‌دهند. تفنگ‌های خود را مجدداً پر می‌کنند.

کریزی ارل همان طور که اسلحه‌اش را پر می‌کند، شش ویت‌کنگ را می‌بیند که به سرعت از عرض خیابانی در فاصله پنجاه یاردی می‌گذرند و در یک لحظه از دید خارج می‌شوند. کریزی ارل که شانس اولش را از دست داده به امید یک موقعیت دیگر جا به جا می‌شود. دو ویت‌کنگ دیگر با شتاب از پناهگاه خود بیرون می‌آیند. او با تفنگ ام-۱۶ خود مدت زیادی آنها را به گلوله می‌بندد. هر دو ویت‌کنگ کشته می‌شوند. کریزی ارل با لبخندی به پهنای صورت رو به دسته می‌کند.

### ● خارجی ● دیوار کوتاه ● روز

دسته پشت یک دیوار کوتاه پناه گرفته است. تانک‌ها به ساختمان‌هایی در دوردست آتش می‌کنند. یک گروه فیلم‌برداری تلویزیونی سه نفره در حال فیلم‌برداری، خمیده از کنار دسته می‌گذرد.

جوکر	(با صدای جان وین) این تویی جان وین؟ این منم؟
کابوی	هی، دوربین‌ها رو روشن کنید. این «ویتنامه... فیلمشه!»
ایت‌بال	آره، جوکر می‌تونه نقش جان وین رو بازی کنه. من هم اسب می‌شم!
دانلان <sup>۲</sup>	دراک هم می‌تونه یه صخره باشه!
دراک	من هم «آن مارگرت» می‌شم!

دکتر جی      انیمال مادر هم می تونه یه بوفالوی وحشی باشه!  
 کریزی ارل      من می شم ژنرال کاستر!  
 رفترمن      خب، پس کی سرخ پوست می شه؟  
 انیمال مادر      هی، می ذاریم ویت کنگ ها نقش سرخ پوست ها رو  
 بازی کنن.

خنده.

### ● خارجی ● ویرانه های شهر هیو ● روز

جسدهای ستوان تاجداون و هندجاب روی زمین افتاده. دسته خون خوارها دور دو جسد حلقه زده اند. دوربین می گردد و در برابر هر یک توقف می کند تا حرفشان را بزنند.

دراک      حالا شما برمی گردین وطن.

دوربین حرکت می کند.

کریزی ارل      فقط فای.

دوربین حرکت می کند.

دانلان      ما تفنگ دارهای سطح پایین هستیم، قربون!

دوربین حرکت می کند.

ایت بال      سخت نگیرید برادرا.

دوربین حرکت می کند.

انیمال مادر      بهتره سر تو اوامده باشه تا سر من.

رفترمن      خب، لا اقل برای چیز خوبی مردند.

انیمال مادر      برای چی مردند؟

رفترمن      آزادی.

انیمال مادر      سیفون کلهات رو بکش تازه وارد. تو فکر می کنی ما

ویت کنگ ها رو به خاطر آزادی می کشیم؟ کاری که

ما می کنیم اسمش سلاخیه. من اگه بخوام جونمو سر

یک کلمه بذارم، اون کلمه این نیست.

کابوی      چه مرخصی سختی بود برای هندجاب، همه

کارهایش رو کرده بود که به دلایل پزشکی اعزام بشه  
و بره.

جوکر روزی ده دفعه غش می‌کرد.  
ایت‌بال اصلاً شوخی نیست. دست کم روزی ده دفعه.  
کابوی هفته پیش فرستاده بودنش دانانگ تا روان‌پزشک  
نیروی دریایی ببیندش. توی اتاق انتظار غش کرد.  
بلافاصله مشمول بند هشت شد. فقط منتظر بود کاغذ  
بازی‌ها تموم شه تا از لشکر بره.

● خارجی ● شهر هیو ● نقاط مختلف ● روز

گروه تلویزیونی با نفرات دسته خون‌خوارها مصاحبه می‌کند.

گزارشگر تو حاضری؟  
فیلم‌بردار آره.  
گزارشگر موتور.  
فیلم‌بردار دوربین رفت.  
گزارشگر مصاحبه‌های شهر هیو، حلقه سی و چهار.  
انیمال‌مادر خب، همون طور که می‌بینید، این یه شهر بزرگه...  
بنابراین باید با تانک حمله کنیم. اون‌ها ما رو به  
عنوان دسته جلودار می‌فرستن تا خاطر جمع بشیم  
اون ویتنامی‌های کوچولو با راکت‌هایی شبیه بی-۴۰  
که تانک رو می‌ترکونه، اون‌جا منتظرمون نیستن.  
بنابراین ما راه پیش‌روی رو پاک‌سازی می‌کنیم و  
تانک‌ها پشت سرمون میان و در واقع اونجا رو به  
جهنم تبدیل می‌کنیم. (می‌خندد)

کابوی وقتی در هیو هستیم... وقتی در شهر هیو هستیم،  
اوضاع، اوضاع جنگیه. همون طور که من فکر  
می‌کردم جنگ باید باشه. دشمن اونجاست و تو



- اون‌ها رو می‌کشی.
- رفت‌من فکر نمی‌کنم شکی وجود داشته باشه. منظورم اینه که ما بهترین هستیم. وقتی از آسمون کثافت روی سرمون می‌باره، اون‌ها کی رو برای کمک خبر می‌کنن؟ سبزپوش‌ها و ماشین‌های قتاله‌شونو!
- کریزی‌ارل فکر می‌کنم آمریکا به ویتنام تعلق داره یا نه؟ اوم... نمی‌دونم. من به ویتنام تعلق دارم. اینو می‌تونم بهتون بگم.
- دکتر جی می‌تونم از لیندون بی جانسون<sup>۱</sup> نقل قول کنم؟  
گزارشگر حتماً.
- دکتر جی (ادای جانسون را در می‌آورد) «من پسرهای آمریکایی رو نمی‌فرستم هشت یا ده هزار مایل اون طرف‌تر، اون ور دنیا، که کاری بکنن که پسرهای آسیایی باید برای خودشون بکنن.»
- ایت‌بال من شخصاً فکر نمی‌کنم که اون‌ها واقعاً می‌خوان در این جنگ درگیر بشن. فکر می‌کنم اون‌ها آزادی رو از ما گرفتن و دادن به ویتنامی‌ها، می‌فهمی؟ اما اون‌ها این آزادی رو نمی‌خوان. حدس می‌زنم اون‌ها بیش‌تر دوست دارند زنده باشند تا آزاد. حروم‌زاده‌های بدبخت احمق!
- کابوی خب، اون‌هایی که من باهاشون می‌جنگم بچه‌های واقعاً بدی هستند. حتی به اون‌هایی که قراره طرف ما باشند چندان علاقه‌ای ندارم. همیشه اون‌ها رو موقعی می‌بینم که از طرف مقابل میان. آره.
- دانلان منظورم اینه که ما داریم برای این آدم‌ها کشته می‌شیم

1. Lyndon Baines Johnson (L.B.J)

- و اون‌ها اقلأ این رو تحسین نمی‌کنند. اون‌ها فکر می‌کنن این یه شوخی بزرگه.
- انیمال‌مادر      خب، اگه از من می‌پرسی، ما داریم اشتباهی به یه عده دیگه تیر می‌اندازیم.
- رفتر من      خب، بستگی به موقعیت داره. منظورم اینه که من اومدم اینجا تا عکس‌های جنگی بندازم. اما اگه کثافت از این غلیظ‌تر بشه، دست به تفنگ می‌برم.
- انیمال‌مادر      درباره‌ی درگیری آمریکا در جنگ چی فکر می‌کنم؟ خب، فکر می‌کنم ما باید برنده‌ی جنگ باشیم.
- کابوی      من از ویتنام متنفرم. در سرتاسر این مملکت یک دونه اسب هم نیست. توی ویتنام حتی یک اسب هم نیست. این اساساً یه اشکالی داره. (می‌خندد)
- انیمال‌مادر      خب، اگه بچه‌های پیش‌تری رو به اینجا بفرستند و تمام شمال رو بمباران بکنند، اون وقت ممکنه شمالی‌ها تسلیم بشن.
- جوکر      من می‌خواستم اون ویتنام دیدنی رو ببینم. نگین جنوب شرق آسیا. می‌خواستم مردمی رو ببینم که فرهنگی جالب و باستانی دارند... و اون‌ها را بکشم. می‌خواستم بین در و همسایه‌ها اولین نفری باشم که آدم می‌کشه.

### ● خارجی ● سینمای ویران ● روز

تفنگ‌داران دریایی بیرون سالن روی ردیف صندلی‌های شکسته نشسته‌اند. یک موتورسیکلت یک‌دار که یک سرباز جوان ارتش ویتنام جنوبی<sup>۱</sup> آن را می‌راند، از راه می‌رسد. یک زن بدکاره ویتنامی ترک موتور نشسته است. موتورسیکلت در برابر دسته‌ی خون‌خوارها توقف می‌کند. زنک

1. ARVN

آرام پیاده می‌شود و اغواگرانه راه می‌رود. سربازان سر و صدا می‌کنند. [...]

### ● خارجی ● ویرانه‌های شهر هیو ● روز

نفرات دسته خون‌خوارها مشغول گشت‌زنی هستند. با فاصله پانزده یارد از یکدیگر، آرام از میان ویرانه‌های شهر پیش می‌روند.

جوکر (صدای خارج از صحنه) گزارش‌های جاسوسی حاکی از آن است که در طول شب ارتش ویتنام شمالی از منطقه ما خارج شده و در آن سوی رود پرفیوم موضع گرفته است. دسته ما به گشت اعزام شده تا صحت یا سقم این گزارش را معین کند.

### ● داخلی ● کارخانه بمباران شده ● روز

گشتی‌ها با احتیاط از میان آنچه از کارخانه باقی مانده، حرکت می‌کنند. سر و صدای اندک وسایلشان در سکوت غیرطبیعی آن محیط، بلند جلوه می‌کند. کریزی‌ارل می‌ایستد تا یک اسباب‌بازی را بردارد. بنگ! با برداشتن عروسک یک تله انفجاری عمل می‌کند و کریزی‌ارل به طرف دیگر اتاق پرتاب می‌شود. نفرات دسته در جستجوی جان‌پناه به اطراف شیرجه می‌روند.

کابوی رو به بیرون پناه بگیرید! پناه بگیرید!

دکتر جی سینه‌خیز به طرف کریزی‌ارل که بی‌هوش است می‌رود و به او تنفس دهان به دهان می‌دهد. کابوی به طرف آنها می‌خزد. نگاهی به کریزی‌ارل می‌اندازد. بعد جوکر به داخل صحنه می‌رود.

دکتر جی (لحظه‌ای مکث می‌کند) زنده نمی‌مونه.

کابوی (به خودش) آه!

کابوی نمی‌داند چه باید بکند. به طرف بی‌سیمش می‌رود.

کابوی هتل یک عملیات. من کابوی هستم!

دکتر جی به تنفس دهان به دهان ادامه می‌دهد.

کابوی هتل یک عملیات. من کابوی هستم!

مورفی (صدای خارج از صحنه) هتل یک، تمام.  
 کابوی مورفی، کابوی صحبت می‌کنه. کریزی مجروح شده.  
 تله انفجاری.  
 مورفی (صدای خارج از صحنه) شنیدم. فهمیدم. صبر کن.  
 کابوی با بی‌قراری به اطراف نگاه می‌کند.  
 مورفی (صدای خارج از صحنه) تو درجه‌دار ارشدی! فرماندهی  
 رو در دست بگیر و به گشت‌زنی ادامه بده. در پست  
 بازرسی بعدی دوباره تماس بگیر. تمام.  
 کابوی شنیدم. تمام.  
 کابوی به بی‌سیم خیره می‌ماند. ترسیده به نظر می‌رسد. به جوکر رو می‌کند.  
 کابوی من فرمانده دسته‌ام.  
 جوکر با ضربه‌ای به بازویش به او اطمینان خاطر می‌دهد.  
 جوکر من همه جا دنبال میام، کیسه چربی!  
 دکتر جی از کار کردن روی کریزی ارل دست می‌کشد و سرش را بالا می‌کند.  
 دکتر جی اون مُرده.  
 هر سه مرد به جسد خیره می‌شوند.

### ● خارجی ● ساختمان ویرانه در حال سوختن ● روز

دسته از کنار یک ساختمان پنج‌طبقه در حال حریق عبور می‌کند که فرو ریخته و به پهلو افتاده است. دیزالو به:

### ● خارجی ● دیوار سیمانی کوتاه ● روز

ایت‌بال در حال راه رفتن نقشه‌ای را بررسی می‌کند. بعد می‌ایستد و به دسته علامت ایست می‌دهد. دسته می‌ایستد و نفرات در میان ویرانه‌ها پناه می‌گیرند. ایت‌بال به کابوی اشاره می‌کند که به طرف او برود.

ایت‌بال (آهسته) کابوی!

کابوی به طرف او می‌رود و آن دو پشت یک دیوار سیمانی کوتاه زانو می‌زنند.

کابوی چی شده؟  
ایت‌بال فکر می‌کنم توی آخرین ایست بازرسی مسیر رو اشتباه کردیم.

نقشه را به کابوی نشان می‌دهد.

ایت‌بال اینجا... ببین نظرت چیه! من فکر می‌کنم ما اینجا هستیم، در حالی که می‌بایست اینجا باشیم.

کابوی نقشه را بررسی می‌کند.

کابوی ما اینجا هستیم؟

ایت‌بال آره.

کابوی باید اینجا باشیم؟

ایت‌بال آره... آره... درسته.

کابوی گیج شده و ترسیده است. قطب‌نمایش را بررسی می‌کند. بعد با دوربین دوچشمی از پشت دیوار به روبه‌رو نگاه می‌کند. کابوی برمی‌گردد و به طرزی عصبی به نفرات دسته که پشت سرش ردیف شده‌اند، نگاه می‌کند.

کابوی آه!... تو چی فکر می‌کنی؟

ایت‌بال خوب، من فکر می‌کنم باید مسیرمون رو عوض کنیم.

به نظر نمی‌رسد ایت‌بال هم دقیقاً بداند که چه باید بکند. کابوی می‌داند که باید تصمیمی بگیرد.

کابوی خیلی خب، مسیرمون رو عوض می‌کنیم.

کابوی اشاره می‌کند که دسته به طرف او برود. آنها به طرفش می‌روند و پشت دیوار کوتاه موضع می‌گیرند.

جوکر چی شده؟

کابوی مسیر عوض می‌کنیم.

جوکر چی؟ ما گم شدیم؟

کابوی جوکر، خفه شو!

کابوی (به دسته) خیلی خب. گوش کنید! صدای منو

می‌شنوید؟

سربازان جواب می‌دهند: «بله!»

کابوی خیلی خب. ما مسیرمون رو عوض می‌کنیم. به اون طرف می‌ریم.

کابوی از بالای دیوار به ساختمان‌های مخروبه‌ای که آن طرف یک فضای باز در سمت چپ آنها واقع شده اشاره می‌کند.

کابوی ایت‌بال جلو می‌ره تا ببینه این مسیر دررو داره یا نه.

ایت‌بال گوش می‌کند و شانه‌هایش را بالا می‌اندازد.

کابوی متوجه شدید؟

سربازان پاسخ می‌دهند: «بله!»

کابوی ایت‌بال... رقص رو شروع کن!

ایت‌بال آهسته زانو می‌زند و از بالای دیوار آن طرف را نگاه می‌کند.

ایت‌بال به یه سیاه بگو هوای منو داشته باشه.

### ● خارجی ● خیابان مخروبه هیو ● روز

ایت‌بال از دیوار کوتاه بالا می‌رود و با احتیاط وارد فضای باز می‌شود و به طرف ساختمان‌های مخروبه پیش می‌رود. دسته با آتش به او پوشش می‌دهد. ایت‌بال به ساختمان‌ها می‌رسد و می‌ایستد تا میدانی را که پر از دود است بررسی کند.

### ● دیدگاه تک‌تیرانداز ● روز

نقطه‌نظر از یک موضع پنهان در طبقه دوم ساختمانی در آن میدان. یک تفنگ آ.کا-۴۷ به آرامی بالا می‌آید و ایت‌بال را نشانه می‌گیرد. ایت‌بال برمی‌گردد تا با اشاره‌ای بقیه اعضای دسته را به طرف خودش فرا بخواند.

بنگ!

تک‌تیرانداز آتش می‌کند. تیر به پای ایت‌بال می‌خورد. ایت‌بال را در حرکت آهسته می‌بینیم که پیچ و تاب می‌خورد و به زمین می‌افتد. دسته خون‌خوارها بی‌هدف تیراندازی می‌کند و تمام در و پنجره‌ها را در تمام جهات به گلوله می‌بندد.

کابوی خیلی خب. آتش بس! آتش بس! لعنتی‌ها!

بعضی از سربازها همچنان به شلیک ادامه می‌دهند.

کابوی      خونسرد باشید لعنتی‌ها! خونسرد باشید! آتش بس!  
 عده‌ای با سر و صدا فریاد می‌زنند: «آتش بس!». شلیک‌ها رفته‌رفته خاموش می‌شود.

کابوی      خیلی خب، گوش کنید! کسی یه تک‌تیرانداز دید؟  
 کسی یک تک‌تیرانداز دید؟

دراک      (از پایین ردیف) کسی یه تک‌تیرانداز دیده؟  
 دکتر جی      نه!

دانلان      هیچ چی!  
 رفر من      منفیه!

دراک      هیچ چی!  
 صدای «نه» از اطراف به گوش می‌رسد.

کابوی      خیلی خب. پس در مصرف مهمات صرفه‌جویی  
 کنید! هیچ کس تا من نگفتم تیراندازی نکنه!

در حرکت آهسته بار دیگر تک‌تیرانداز را می‌بینیم که آتش می‌کند. این بار گلوله به بازوی  
 ایت‌بال می‌خورد. او از درد فریاد می‌کشد. دسته به سوی ساختمان‌های روبه‌رو آتش می‌گشاید.

کابوی      نه! نه! آتش بس! آتش بس! انیمال، آتش بس!  
 دانلان خمیده پیش می‌آید و بی‌سیم را به کابوی می‌دهد.

دانلان      کابوی، گروه‌بان مورفیه.  
 کابوی      (در بی‌سیم) کابوی صحبت می‌کنه، تمام.  
 مورفی      (صدای خارج از صحنه) مورفی هستم. موضع فعلی تون  
 کجاست؟ تمام.

کابوی      مورفی. تک‌تیراندازهای دشمن به ما شلیک می‌کنن.  
 ایت‌بال افتاده. موضع ما حدود نیم درجه شمال نقطه  
 بازرسی شماره چهاره. فکر می‌کنیم احتمالاً نیروهای  
 قوی دشمن ساختمان‌های روبه‌رو رو اشغال کرده‌اند.  
 تقاضای پشتیبانی فوری تانک داریم. تمام.

مورفی      (صدای خارج از صحنه) شنیدم. فهمیدم. ببینم چه کار  
 می‌تونم بکنم. تمام.

کابوی مفهوم بود. تمام.  
 کابوی (به دانلان) نزدیک من باش.  
 دانلان فهمیدم.  
 کابوی چند لحظه‌ای در فکر فرو می‌رود.  
 کابوی (به دسته) خیلی خب، گوش کنید! فکر می‌کنم به ما  
 کمین زده‌اند. فکر می‌کنم توی اون ساختمون‌ها  
 نیروهای زیادی از دشمن هستن. من تقاضای  
 پشتیبانی تانک کردم. انقدر می‌شینیم تا برسه. اما  
 چشم‌هاتون باز باشه. اگه تصمیم گرفتن ما رو بزنن،  
 باید سریع عقب‌نشینی کنیم.  
 تک‌تیرانداز آتش می‌کند. دوباره ایت‌بال را زخمی می‌کند. این بار تیر به پای او می‌خورد. از درد  
 به خودش می‌پیچد. دسته دوباره تیراندازی را شروع می‌کند.  
 کابوی لعنتی! آتش بس! شلیک نکنید، مادر! شلیک نکنید!  
 تیراندازی قطع می‌شود.  
 دکتر جی کابوی!  
 کابوی چیه؟  
 دکتر جی نمی‌تونیم اونجا ولش کنیم!  
 کابوی ولش نمی‌کنیم. وقتی تانک‌ها بیان، می‌ریم میاریمش.  
 دکتر جی اون سه تا تیر لعنتی خورده! نمی‌تونه اون قدر صبر  
 کنه!  
 کابوی من قبلاً هم این صحنه رو دیده‌ام. تک‌تیرانداز داره  
 سعی می‌کنه ما رو یکی یکی بزنه!  
 تک‌تیرانداز شلیک می‌کند و تیری به ران ایت‌بال می‌زند. فریادش در محوطه باز جلوی  
 ساختمان‌ها می‌پیچد. انیمال‌مادر دیوانه‌وار شلیک می‌کند.  
 کابوی (با فریاد) لعنتی! نه!  
 دسته به تیراندازی ادامه می‌دهد.  
 کابوی لعنتی‌ها، آتش بس!



شلیک‌ها فروکش می‌کند.

انیمال‌مادر      اون، اونجا تنهاست!  
کابوی      آتش‌بس!

تیراندازی متوقف می‌شود.

دکتر جی      مرد، لعنت به این کثافت! من می‌رم بیارمش!  
کابوی      نه، لعنتی، سر تو پایین نگاه‌دار و همین جا بمون!  
دکتر جی      به من پوشش آتش بدین!

دکتر جی از روی دیوار می‌پرد و خمیده به طرز زیگزاگ در فضای باز پیش می‌رود. دسته آتش می‌کند تا به او پوشش بدهد. دکتر جی به محل می‌رسد و یک لحظه موقتاً از دید محو می‌شود.

کابوی      لعنتی! لعنتی! خُب دیگه شلیک نکنید. اون، اون  
جاست!

دیگران با سر و صدا می‌گویند: «آتش‌بس!»

### ● نقطه دید تک‌تیرانداز • روز

از بالای تصویر تفنگ تک‌تیرانداز، دکتر جی را می‌بینیم که ایت‌بال را به طرف یک جان‌پناه می‌کشانند.

### ● خارجی • میدان • روز

تک‌تیرانداز شلیک می‌کند. دکتر جی تیر می‌خورد و کنار ایت‌بال می‌افتد. دسته دوباره آتش می‌گشاید.

کابوی      تیراندازی نکنید! تیراندازی نکنید! آتش‌بس! شما  
نمی‌تونید تک‌تیرانداز رو ببینید. در مصرف مهماتتون  
صرفه‌جویی کنید! هیچ کس تا من نگفتم تیراندازی  
نمی‌کنه! هیچ کس!

انیمال‌مادر      کابوی، پس ما حالا چه غلطی می‌کنیم؟  
کابوی      اون بی‌سیم لعنتی رو بده به من!

دانلان با بی‌سیم به طرف او می‌خزد.

- کابوی (در بی سیم) مورفی؟ کابوی صحبت می‌کنه. تمام.
- مورفی (صدای خارج از تصویر) مورفی صحبت می‌کنه. تمام.
- کابوی مورفی، ما تا گلو توی کثافت گیر کردیم. دو تا از نفراتم تیر خوردن. قضیه اون تانک لعنتی چی شد؟ تمام.
- مورفی (صدای خارج از صحنه) متأسفم کابوی. تا این لحظه در مورد تانک کاری از دستم بر نیامد. بهت خبر میدم. تمام.
- کابوی شنیدم. تمام. (زیر لب) ابله! حروم‌زاده! (به دسته) خیلی خوب، گوش کنید!
- دراک گوش کنید!
- کابوی دیگه نمی‌تونیم منتظر تانک بشیم. فکر می‌کنم هر لحظه ممکنه بزَنمون. وقتی بزَنند، دیگه فرصت عقب‌نشینی نداریم. همین حالا باید بکشیم عقب. برای حرکت حاضر بشین.
- هیچ کس حرکتی نمی‌کند و چیزی نمی‌گوید.
- دراک حاضر شین که برگردیم!
- انیمال‌مادر یه دقیقه صبر کن! نیگر دار! نیگر دار! هیشکی عقب نمی‌ره. اون‌جا فقط یه تک تیرانداز هست!
- کابوی جمعش کن، مادر! من دستور می‌دم! می‌گم ما عقب - نشینی می‌کنیم!
- انیمال‌مادر آره، خیلی خب، اما تکلیف دکتر جی و ایت‌بال چی می‌شه؟
- کابوی می‌دونم که این کار گندیده، اما نمی‌تونیم حقیقت رو نادیده بگیریم.
- انیمال‌مادر آره، خیلی خب، ما دکتر جی و ایت‌بال رو اینجا جا نمی‌ذاریم!

کابوی      دکتر جی و ایت‌بال خونشون هدر رفته. تو اینو  
می‌دونی!

انیمال‌مادر      مزخرفه! بیایید بچه‌ها! باید بریم بیاریمشون! بریم  
بیاریمشون! بیاین!

کابوی      بشین سر جات، مادر! این یه دستور مستقیمه!  
انیمال‌مادر      خاک بر سرت کابوی! خاک تو سر همه شما

پخمه‌ها!

انیمال‌مادر از روی دیوار می‌پرد. فریاد می‌کشد و با مسلسل ام-۶۰ خود تیراندازی می‌کند. دسته  
به او پوشش آتش می‌دهد. از ساختمان‌ها تکه‌های ملاط سیمان به هوا بلند می‌شود.

انیمال‌مادر      (با فریاد) حروم‌زاده‌های لعنتی! بی‌پدر مادرها! آآ...  
هوووو...!

انیمال‌مادر به ساختمان‌ها می‌رسد و خود را کنار یک دیوار خرابه می‌کشانند. از این طرف خیابان  
صدا می‌زند:

انیمال‌مادر      دکتر! دکتر! دکتر! تک‌تیرانداز کجاست؟

دکتر جی سعی می‌کند حرف بزند.

انیمال‌مادر      دکتر، تک‌تیرانداز کجاست؟

دکتر جی که به سختی قادر به حرکت است سعی می‌کند با انگشت به سمت تک‌تیرانداز اشاره کند.  
ناگهان رگباری که توسط تک‌تیرانداز شلیک می‌شود بدن او و ایت‌بال را تکه پاره می‌کند و هر دو  
را در جا می‌کشد. چشم‌های انیمال‌مادر از وحشت گشاد می‌شود.

انیمال‌مادر      (نفس‌بریده) کثافت!

انیمال‌مادر از جا بلند می‌شود و از گوشه دیوار به طرف گوشه ساختمان می‌رود. با احتیاط از  
گوشه ساختمان، آن طرف را نگاه می‌کند و به ساختمان سیاهی نظر می‌دوزد که گمان دارد از  
آنجا به رفقایش شلیک شده است.

بنگ! تیری که تک‌تیرانداز شلیک کرده به فاصله کوتاهی از سر انیمال‌مادر به دیوار می‌خورد. او  
از سر پیچ به عقب می‌رود. به سختی نفس می‌کشد. انیمال‌مادر به اطراف نگاه می‌کند و با دقت  
خود را به نقطه امن‌تری در پشت ساختمانی دیگر می‌کشانند. به طرف دسته فریاد می‌کشد.

انیمال‌مادر      هی، کابوی!

کابوی ها!  
 انیمال مادر دکتر جی و ایت بال مرده اند! اینجا فقط یه  
 تک تیرانداز هست، خبر دیگه ای نیست. دسته رو  
 حرکت بده! تا اینجا رو می تونی راحت بیایی. بیا!  
 کابوی مطمئن نیست که چه کاری باید بکند.

کابوی (زیر لب) حروم زاده!  
 نفرات دسته به او نگاه می کنند. متفکرانه یکی دو نفس بلند می کشد و تصمیم می گیرد برود.  
 کابوی خیلی خب، گوش کنید! نودوز، استاتن، دانلان،  
 راک... شما با من بیاین. یه نگاهی می کنیم! بقیه  
 بمونید و هوای ما رو داشته باشید! ممکنه ما خیلی با  
 عجله برگردیم!

جوکر من با تو میام.  
 رفتن من هم میام.  
 کابوی خیلی خب، (به دیگران) اوضاع درسته؟  
 صدای «بله» بلند می شود.

کابوی پس بریم!  
 دراک بریم!  
 از دیوار عبور می کنند و با سرعت از محوطه باز به طرف ساختمان های مخروبه می روند. وقتی به  
 انیمال مادر می رسند، او آنها را به کوچه ای منشعب از میدان می برد. در آنجا آنها پشت  
 ساختمان های مخروبه پناه می گیرند. وقتی نفسشان جا آمد، به طرف ساختمان بعدی حرکت  
 می کنند و آنجا پشت دیواری پناه می گیرند.  
 انیمال مادر (با اشاره نشان می دهد) کابوی... بالای ساختمان  
 سیاهه، اون ور سه کنجی.

کابوی با احتیاط به گوشه ساختمان می رود و به ساختمان سیاه عجیبی که مشرف به میدان است،  
 نگاهی می اندازد. بعد برمی گردد. بیش تر از همیشه درباره این که چه باید بکند، شک دارد.

کابوی دانلان... اون بی سیم رو بده به من.  
کابوی به طرف دانلان می رود تا بی سیم را بگیرد، اما نمی داند دارد به جایی می رود که توسط تک تیرانداز از پشت سوراخی در دیوار دیده می شود.

### ● نقطه دید تک تیرانداز نسبت به کابوی

از نقطه دید تک تیرانداز، قسمت بالای بدن کابوی از داخل سوراخ دیده می شود.

### ● خارجی • میدان • غروب

کابوی مورفی، کابوی صحبت می کنه. تمام!

صدای تیری طنین می افکند. کابوی در حرکت آهسته به زمین می افتد.

جوکر کابوی!

انیمال مادر با مسلسل ام-۶۰ خود شلیک می کند.

رفتر من (با فریاد) لعنتی! تک تیراندازه از توی دیوار به ما دید و

تیر داره.

در همان حال که سربازان می فهمند تیرها از کجا آمده، سر و صدا و فریاد و سردرگمی افراد غوغا می کند.

جوکر (با فریاد) بگیریدش! بی پدر و مادر رو بگیریدش!

کابوی را به پشت ساختمان می کشانند. همه با هم حرف می زنند.

جوکر آرام! آرام!

دانلان به پشت بخوابونیدش.

سر و صدای افراد.

کابوی (با صدای ضعیف) اوه، نمی تونم این اوضاع کثافت رو

باور کنم!

دیگران با سر و صدا دنبال باند و چیزهای دیگر می گردند.

جوکر خفه شین! کابوی، تو حالت خوب می شه.

دراک سخت بگیر، کابوی.

چهار جفت دست سرگرم کار هستند.

کابوی (زیر لب) اوه، اون حرورم زاده!  
 جوکر تو حالت خوب می شه.  
 دراک تو می ری خونہ مرد. برمی گردی خونہ.  
 دانلان آروم باش مرد، آروم. آروم.  
 کابوی اوه، گولم نزن جوکر، گولم نزن!  
 جوکر گولت نمی زنم مرد. هیچ کی رو قد تو دوست ندارم.

کابوی رفته رفته بی هوش می شود.

جوکر کابوی...  
 دانلان مقاومت کن، مرد. مقاومت کن!  
 کابوی (سرفه می کند) من... می تونم از عهده اش بر پیام.  
 دراک می تونی از عهده اش بر بیای.  
 کابوی من می تونم. من، من...

کابوی خون بالا می آورد و توی بغل جوکر می میرد. جوکر خم می شود و کابوی را در آغوش می گیرد. هیچ کس تکان نمی خورد. بعد یکی یکی آرام از جا بلند می شوند. جوکر آخرین نفری است که بلند می شود. ایستاده به جسد نگاه می کنند. انیمال مادر دو مرد همراهش را ترک می کند تا باز هم به طرف تک تیرانداز شلیک کند. سر پیچ به گروهی که دور جسد کابوی حلقه زده اند، برمی خورد. به کابوی و بعد به جوکر نگاه می کند.

انیمال مادر بیاید بریم انتقام بگیریم.

جوکر آرام سر بلند می کند و به او نگاه می کند.

جوکر (با خشمی خاموش) باشه.

انیمال مادر پیش می افتد و از کوچه ای باریک سرازیر می شود. نزدیک میدان پشت ساختمانی پناه می گیرند. آنها باید از محوطه باز میدان عبور کنند و این به تک تیرانداز دید خوبی نسبت به آنها می دهد.

انیمال مادر یه خرده دود بهشون بدیم.

او و جوکر سه نارنجک دودزا را به داخل میدان رها می کنند. نارنجک ها با صدای خفه ای منفجر می شوند. همچنان که دود میدان را پر می کند، آنها منتظر می مانند. انیمال مادر با دست علامت می دهد و آنها کورکورانه به طرف دیگر میدان می روند.

### ● داخلی • ساختمان سیاه

از کنار تیر آهن های تاب برداشته و بلوک های سیمانی شکسته عظیم به طرف ساختمان ویرانه در حال سوختن می روند. به جایی می رسند که باید به دو گروه تقسیم شوند. انیمال مادر به طرفی اشاره می کند.

انیمال مادر دانلان، راک... از این طرف. شما دو تا هم با من  
بیاین.

دانلان و دراک طبق دستور حرکت می کنند. جوکر و رفترمن پشت سر انیمال مادر به طرف دیگری می روند. به جایی می رسند که باید تصمیم بگیرند از کدام طرف بروند.

انیمال مادر (با دست اشاره می کند) جوکر، اونجا! تازه وارد با من  
بیاد.

جوکر با احتیاط از دری وارد می شود. انیمال مادر و رفترمن از در دیگری وارد می شوند.

### ● داخلی • سرسرای مخروبه و در حال سوختن • روز

جوکر خود را در جایی می یابد که روزگاری سرسرای ساختمان بوده است. اتاقی بزرگ در حال سوختن، با ستون های فرو ریخته، قوس های سبک شرقی و پنجره های مشبک. جوکر آهسته وارد اتاق می شود. صدایی می شنود. به پشت ستونی می خزد و اطراف آن را واری می کند. هیكل کوچکی را در لباس سیاه می بیند که پشت پنجره ای ایستاده است. تک تیرانداز خود اوست. جوکر تفنگش را بالا می آورد، نشانه می گیرد و ماشه را می کشد. صدای کلیک بلندی شنیده می شود. تک تیرانداز بر می گردد و با جوکر روبه رو می شود. چهره مبهوت یک دختر زیبای ویتنامی حدوداً پانزده ساله را می بینیم.

در حرکت آهسته جوکر دیوانه وار با تفنگ ام-۱۶ خود کلنجار می رود. تک تیرانداز با چشم های از حدقه درآمده تفنگ خود را شلیک می کند.

در حرکت آهسته جوکر پشت ستون پناه می گیرد. مذبحخانه تلاش می کند تا از تفنگ ام-۱۶ خود رفع گیر کند.

در حرکت آهسته تک تیرانداز شلیک می کند و چند قدم سریع جابه جا می شود تا نسبت به جوکر دید بهتری داشته باشد. گلوله های تفنگ او قطعات بزرگی از دیواره ستونی را که به جوکر پناه داده، می کند و به زمین می ریزد. ناگهان تک تیرانداز چنان به رگبار مسلسل بسته می شود که گویی

بدنش منفجر می‌شود. رفتن از راه رسیده و با تفنگ ام-۱۶ خود به دخترک شلیک می‌کند. جوکر لرزان به ستون تکیه داده است.

رفتن خشاب دیگری در ام-۱۶ می‌گذارد، به جوکر اشاره می‌کند که پناه بگیرد و خودش جلو می‌رود تا باقی اتاق را وارسی کند. خبری نیست.

به طرف پنجره می‌رود و با فریاد، دو مردی را که در میدان هستند، خبر می‌کند.

رفتن      تک تیرانداز رو گرفتیم!

تک تیرانداز روی کف اتاق افتاده، از درد به خود می‌پیچد. جوکر و رفتن با احتیاط به طرف او می‌روند.

رفتن با لگد تفنگ دختر را کنار می‌زند. دو مرد با ناباوری به او نگاه می‌کنند:

تک تیرانداز یک بچه است، پانزده سال بیش تر ندارد. دختر لاغری است از نژاد اوراسیایی. فرشته‌ای با چشم‌های سیاه قشنگ. صدای آهسته‌ای می‌آید. آنها شیرجه می‌روند و پناه می‌گیرند. گوش می‌دهند. انیمال مادر از پناهگاه خودش در طرف دیگر اتاق آنها را صدا می‌زند.

انیمال مادر      جوکر؟

جوکر      ها!

انیمال مادر      چی شده؟

جوکر      تک تیرانداز رو گرفتیم.

رفتن و جوکر بالای سر تک تیرانداز هستند و دانلان و دراک و انیمال مادر به طرف آنها می‌روند.

رفتن      من جان جوکر رو نجات دادم. دختره رو ترکوندم.

رفتن خنده‌های عصبی می‌کند و تفنگ خود را می‌بوسد.

رفتن      من بد هستم؟ آدم می‌کشم؟ دل می‌شکنم؟

کسی به رفتن توجهی نمی‌کند.

تک تیرانداز در حالی که به سختی نفس می‌کشد، چیزی می‌گوید. دانلان خیره به او نگاه می‌کند.

دانلان      اون چی داره می‌گه؟

جوکر      (بعد از یک مکث) داره دعا می‌خونه.

دراک      دیگه کسی به این دختره کاری نداره. از دست ما

براش کاری برنمیاد. اون دیگه مُرده.



انیمال مادر به تک تیرانداز خیره می‌شود.

انیمال مادر خیلی خب، بیاین گورمونو گم کنیم.

جوکر پس دختره چی؟

انیمال مادر گور باباش. بذار همین جا بیوسه.

تک تیرانداز به زبان ویتنامی دعا می‌خواند.

جوکر نمی‌تونیم همین طوری اینجا ولش کنیم.

انیمال مادر هی، عوضی! خون کابوی هدر رفته... تو دیگه

دوستی نداری. حالا من مسئول این دسته هستم و

می‌گم باید این ویت‌کنگ رو ولش کنیم تا موش‌ها

بخورنش.

جوکر به انیمال مادر خیره می‌ماند.

جوکر من سعی نمی‌کنم این دسته رو اداره کنم. فقط دارم

می‌گم نمی‌تونیم این طوری ولش کنیم.

انیمال مادر نگاهی به تک تیرانداز می‌اندازد.

تک تیرانداز (زیر لب) منو... بکشین... منو بکشین.

انیمال مادر به جوکر نگاه می‌کند.

انیمال مادر اگه می‌خوای اونو بکشی... بجنب، بکشش.

جوکر به تک تیرانداز نگاه می‌کند.

تک تیرانداز (نفسش بند آمده) منو بکشین... منو بکشین...

جوکر آهسته هفت تیرش را بالا می‌آورد. در چشم‌های دختر چشم می‌دوزد.

تک تیرانداز منو... بکشین.

جوکر ماشه را می‌کشد.

بنگ!

هر چهار مرد ساکت هستند. جوکر به دختر مرده خیره مانده است.

رفتر من (می‌خندد) جوکر... ما تو رو کاندیدای دریافت مدال

خشونت از کنگره می‌کنیم. (می‌خندد)

جوکر بی‌هیچ احساسی به رفتر من نگاه می‌کند.

دانلان خیلی خوشنی مرد. خیلی خوشن.

● خارجی ● شهر در حال سوختن ● شب

دسته، در حالی که شب افراد جلو شعله‌های آتش دیده می‌شود، وارد شهر می‌شوند. صحنه‌ای در جهنم.

جوکر (گفتار) اسم‌هایمان را با میخ به صفحات تاریخ  
کوبیده‌ایم. این برای امروز کافی است. به طرف رود  
پرفیوم می‌رویم تا شب را در اطراف آن اتراق کنیم.

تفنگ‌داران دریایی شروع به خواندن می‌کنند.

دسته تفنگ‌داران دریایی رهبر باشگاهی که برای من و تو ساخته شده کیست؟  
میکی ماوس.

آهای. آهای. آهای. بسیار خوش آمدی.

میکی ماوس.

میکی ماوس، میکی ماوس.

میکی ماوس، میکی ماوس.

بگذار همیشه پرچمان در اهتزاز باشد.

بالا، بالا، بالا.

بیا، آوازی بخوان و به اردوی ما بپیوند.

میکی ماوس.

ما پیش می‌رویم. گام‌زنان و فریادکشان از شادی.

میکی ماوس.

جوان‌مردانه بازی می‌کنیم و می‌کوشیم، دست در  
دست.

میکی ماوس.

میکی ماوس، میکی ماوس.

میکی ماوس، میکی ماوس.

بگذار همیشه پرچمان در اهتزاز باشد.

بالا، بالا، بالا.

پسران و دخترانی که از دور و نزدیک آمده‌اید، بسیار  
خوش آمده‌اید.

میکی ماوس.

رهبر باشگاهی که برای من و تو ساخته شده کیست؟  
میکی ماوس.

کیست که از این کران تا آن کران را می‌پیماید؟  
میکی ماوس.

میکی ماوس، میکی ماوس.

میکی ماوس، میکی ماوس.

بگذار همیشه پرچمان در اهتزاز باشد.

بالا، بالا، بالا.

بیا، آوازی بخوان و به اردوی ما بپیوند.

میکی ماوس.

جوکر (صدای خارج از کادر) رشته افکارم مرا به آنچه در

بازگشت به وطن خواهم دید و خواهم کرد، رهنمون

می‌شود. چقدر خوشحالم که زنده‌ام و صحیح و سالم

هستم. در دنیایی از کثافت غوطه می‌خورم... بله. اما

زنده هستم و ترسی ندارم.

دسته تفنگ‌داران دریایی (می‌خوانند) رهبر باشگاهی که برای من و تو ساخته

شده کیست؟

میکی ماوس.

آهای. آهای. آهای!

بسیار خوش آمدی

میکی ماوس...

همچنان که تصویر این صحنه در سیاهی محو می‌شود، صدا نیز رفته‌رفته فروکش می‌کند.

پایان



تصاویر



## فيلمنامه خارجي

از اين مجموعه:

### غلاف تمام فلزي

استنلي كوبريك، مايكل هر، گوستاو هرزفورد

### مظنونين هميشگي

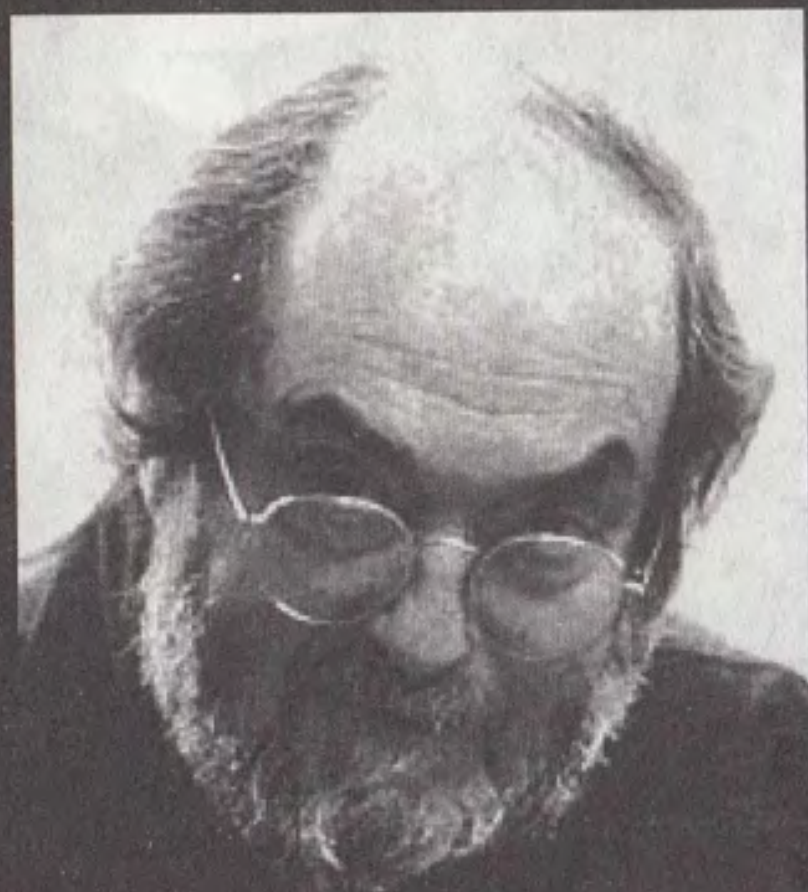
كريستوفر مڪ كواري

### اينك آخر الزمان

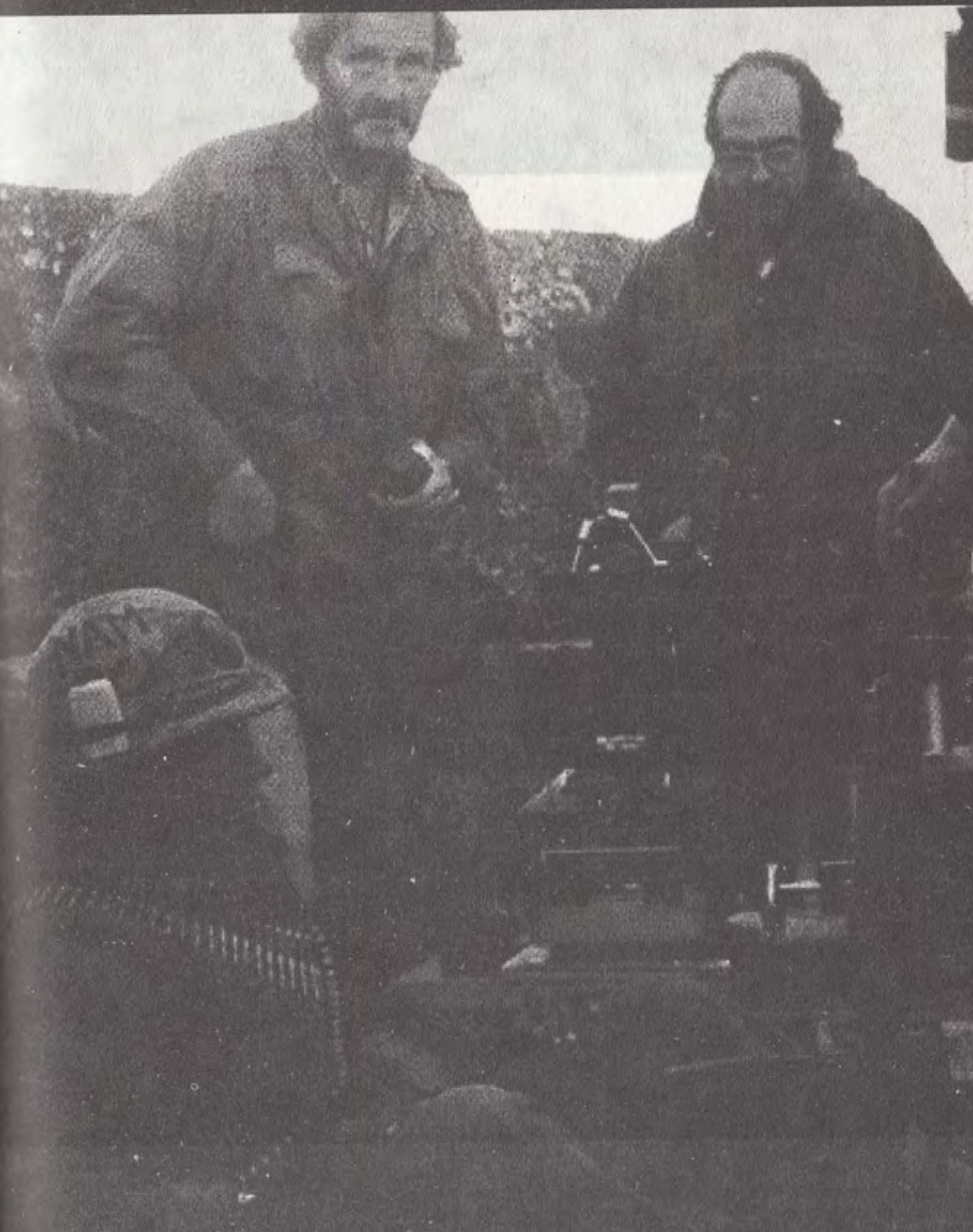
فرانسيس فورد كاپولا، جان ميليوس

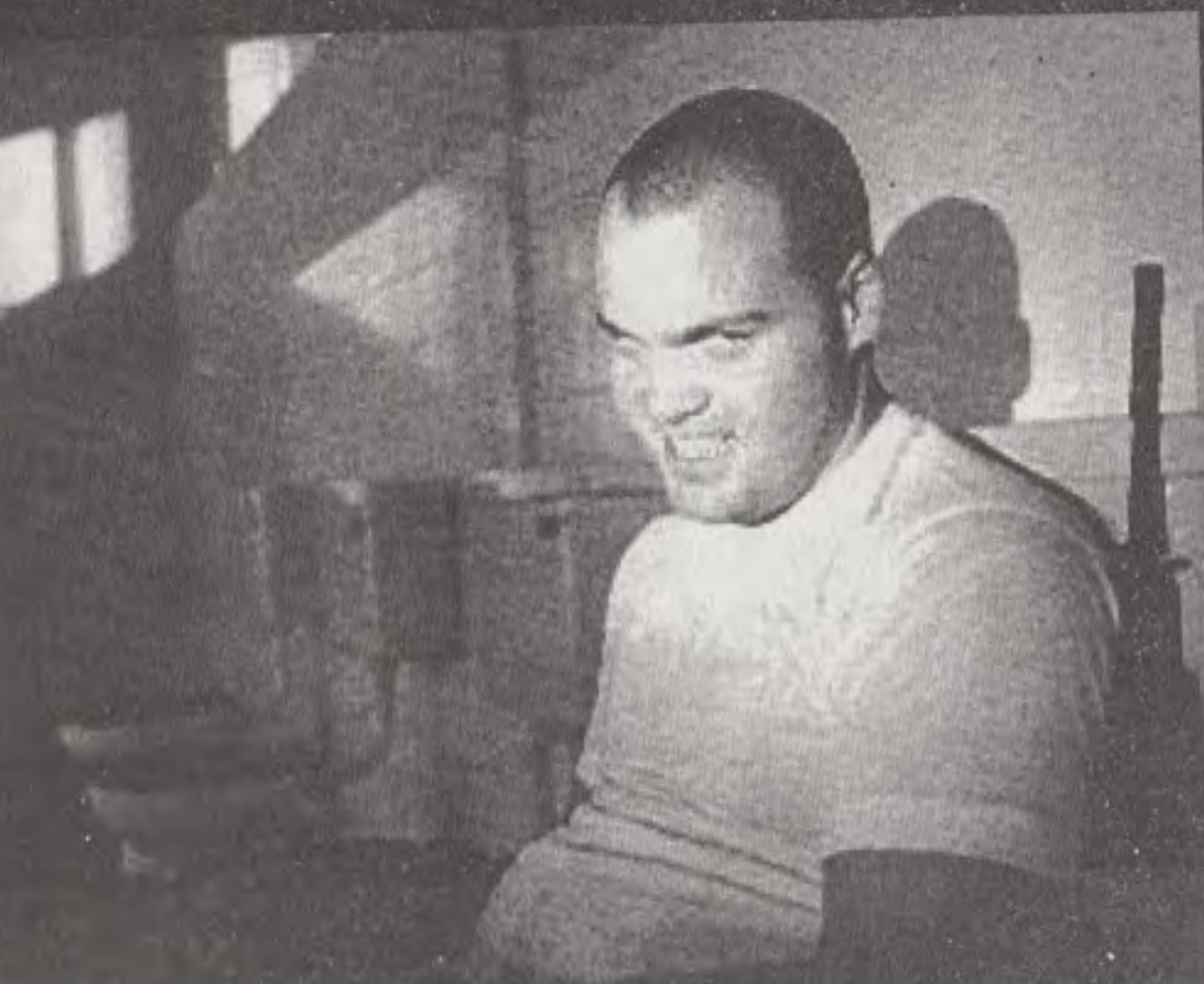
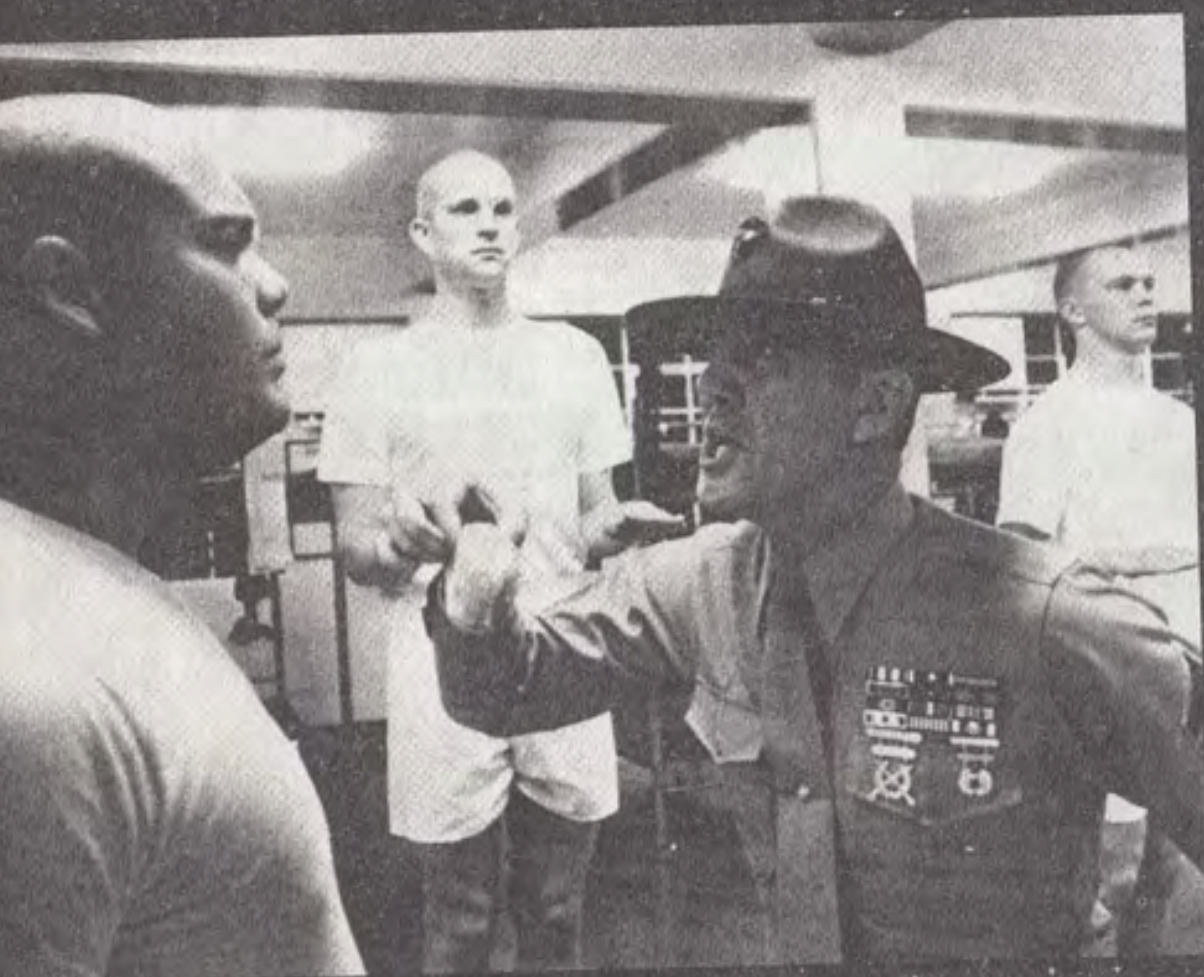
### جكي براون

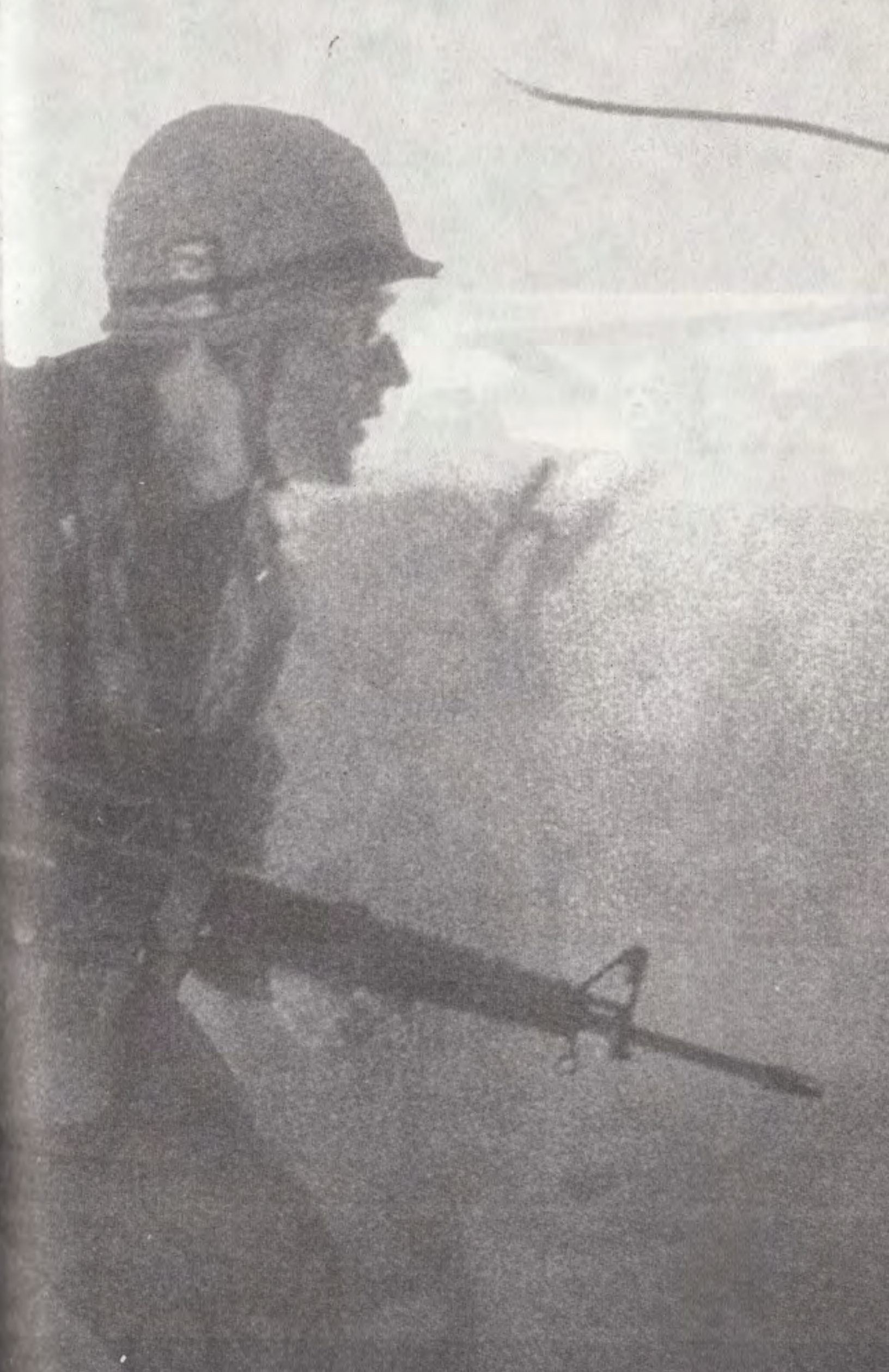
كوئنتين تارانتينو



















Stanley Kubrick's

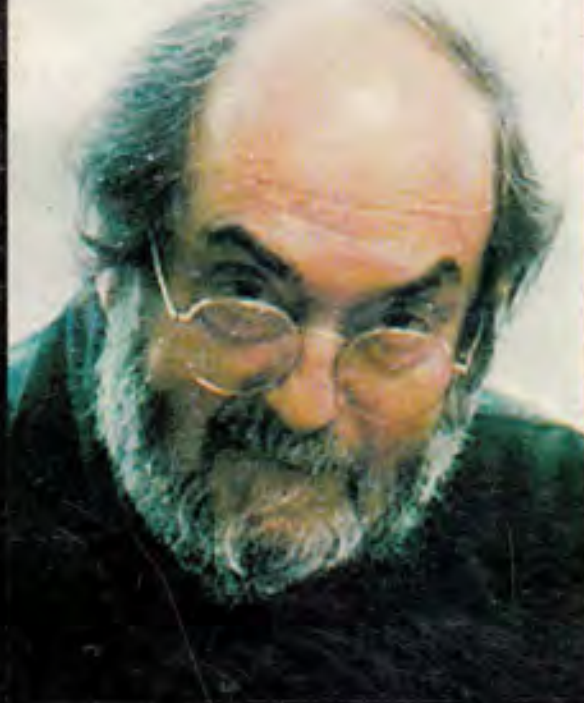
**FULL  
METAL  
JACKET**







کتابخانه ملی  
فیلمنامه خارجی



«غلاف تمام فلزی» فیلم ماقبل آخر استنلی کوبریک است و اولین و آخرین تجربه‌اش در حوزه سینمای جنگ. این فیلم از حیث کارگردانی و صحنه‌پردازی یکی از درخشان‌ترین آثار کوبریک و از مهم‌ترین فیلم‌های جنگی تاریخ سینما محسوب می‌شود. از آنجا که چندین سکانس از این فیلم پر از گفت‌وگوهای سخت و پیچیده است، انتشار فیلمنامه ترجمه شده‌اش باب جدیدی در پرداختن به این فیلم می‌گشاید. سکانس افتتاحیه فیلم با دیالوگ‌های فوق‌العاده و کاراکتر استثنایی گروه‌بان هارتمن یکی از بهترین سکانس‌هایی است که کوبریک نوشته و کارگردانی کرده است. از ابتدای این سکانس تا رویارویی سرباز پایل و گروه‌بان، همه ماجرا به شرح اوضاع و احوال یک مرکز آموزش نظامی اختصاص دارد و با پایان آن، ماجرا در ویتمام ادامه می‌یابد.

فیلمنامه «غلاف تمام فلزی»، که بر اساس رمان «رفتنی‌ها» نوشته شده، نامزد اسکار بهترین فیلمنامه اقتباسی در سال ۱۹۸۷ بوده است.

Full Metal Jacket

ISBN 964-5675-05-7



9 789645 675057